

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پانزده نکته درباره

انتخاب همسر

نویسنده: محسن عباسی

فهرست مطالب

- 6..... به جای مقدمه.....
- 6..... چرا بحث انتخاب همسر؟.....
- 6..... پیامد طلاق.....
- 7..... این حرفها را چه به ازدواج؟.....
- 7..... 1. انتخاب خویش، قبل از انتخاب همسر.....
- 10..... 2. انتخاب، بعد از تصمیم یا تصمیم، بعد از انتخاب.....
- 12..... 3. گزینش معیارها، متناسب با انتخاب خویش؛ قبل از انتخاب همسر.....
- 13..... 4. ریز کردن معیارها.....
- 17..... 5. واقعی کردن معیارها.....
- 22..... 6. درجه بندی معیارها، متناسب با انتخاب خویش.....
- 24..... 7. حذف معیارهای متناسب با روحیه‌های اشتباه تا حد ممکن.....
- 27..... 8. توجه به هر معیاری به اندازه ارزشش.....

9. خواستگاری هر چه رسمی تر؛ مطمئن تر..... 30
10. پایه ازدواج، احساس عاشقانه یا احساس عاقلانه مبتنی بر معیارها..... 34
11. در نظر گرفتن قیافه، بعد از معیارهای دیگر..... 37
12. گفتگوی خواستگاری..... 41
- الف) سؤالاتی با جواب‌های توضیحی..... 44
- ب) ادبیات سؤالها، متفاوت با اعتقاد ما..... 45
- ج) تنظیم زمان گفتگو، به اندازه فهم معیارها و روحیه‌های یکدیگر..... 46
- د) تبادل احساسات ممنوع..... 46
- سؤالات خواستگاری..... 47
- بخش اول: سؤالات مربوط به آینده زندگی..... 47
- بخش دوم: سؤالات مربوط به خانواده همسر..... 48
- بخش سوم: سؤالات مربوط به مسایل اقتصادی..... 49
- بخش چهارم: سؤالات مربوط به مسائل شخصی..... 49
- بخش پنجم: سؤالات مربوط به مسایل فرهنگی و سیاسی..... 49
- بخش ششم: سؤالات مربوط به مسایل روحی و عاطفی..... 50
- بخش هفتم: سؤالات مربوط به مسائل مذهبی..... 52
- بخش هشتم: اساسی ترین سؤالات خواستگاری..... 52
13. مشاوره، قبل از پاسخ..... 53

14. تحقیق، تحقیق، تحقیق..... تحقیق..... 55
15. توسل، توسل، توسل..... توسل..... 60
- توجه، توجه..... توجه..... 62
- پاسخ به پرسشها..... پاسخ..... 63
- پرسش اول: معیارهای ازدواج..... پرسش..... 63
- پرسش دوم: هدف ازدواج..... پرسش..... 64
- پرسش سوم: ازدواج و قسمت..... پرسش..... 65
- پرسش چهارم: ازدواج و معضل اختلاف با پدران و مادران..... پرسش..... 67
- پرسش پنجم: ازدواج دختران و اجازه پدران..... پرسش..... 68
- پرسش ششم: ازدواج و راه تفاهم با پدران و مادران..... پرسش..... 69
- پرسش هفتم: خواستگاری رسمی و ایجاد احساس کاذب..... پرسش..... 70
- پرسش هشتم: رفتار رسمی بعد از خواستگاری، قبل از پاسخ..... پرسش..... 72
- پرسش نهم: اختلاف بر سر موسیقی..... پرسش..... 72
- پرسش دهم: ازدواج به امید تغییر دادن طرف مقابل..... پرسش..... 73
- پرسش یازدهم: سن ازدواج..... پرسش..... 74
- پرسش دوازدهم: اختلاف سری دو طرف..... پرسش..... 77
- پرسش سیزدهم: رفت و آمد در دوران نامزدی..... پرسش..... 78
- پرسش چهاردهم: اختلاف بر سر پوشیدن چادر..... پرسش..... 78

- 79..... پرسش پانزدهم: صیغهٔ محرمیت.....
- 80..... پرسش شانزدهم: اگر دختر علاقه مند شد، چه کند؟.....
- 81..... پرسش هفدهم: احساس می‌کنم او هم مرا دوست دارد!.....
- 82..... پرسش هیجدهم: کانون‌های ازدواج.....
- 83..... پرسش نوزدهم: ازدواج با فرد بی‌نماز.....
- 84..... پرسش بیستم: اعتماد به ظواهر.....
- 85..... پرسش بیست و یکم: ازدواج فامیلی.....
- 86..... پرسش بیست و دوم: اگر کسری مطابق معیارها مان پیدا نشد...؟.....
- 87..... پرسش بیست و سوم: ازدواج و اختلاف سطح تحصیلات.....
- 87..... پرسش بیست و چهارم: ازدواج و عشق.....
- 88..... پرسش بیست و پنجم: عدم امکان ازدواج و عفت پیشه کردن.....
- 89..... پرسش بیست و ششم: ازدواج و به دل نشستن طرف مقابل.....
- 90..... پرسش بیست و هفتم: معیارم روحاری بودن است.....
- 92..... پرسش بیست و هشتم: جواب رد دادن به امید آمدن خواستگار بهتر.....
- 93..... پرسش بیست و نهم: میزان اهمیت خانوادهٔ طرف مقابل.....
- 94..... پرسش سی‌ام: تصمیم و استخاره.....

به جای مقدمه

چرا بحث انتخاب همسر؟

خواسته یا ناخواسته چند سالی است که مشاور نوجوانان و جوانان قرار می گیرم. یکی از مسائلی که در این مدت مرا آزار می داده، ازدواج‌های همراه با شکست، در زندگی جوانانی است که چندی بیشتر از زندگی آنها نگذشته. متأسفانه این شکستها در جامعه ما رو به افزایش است؛ به طوری که در تهران، پایتخت کشور ما، از هر چهار ازدواج، یکی به طلاق می‌انجامد. این، آمار خیلی وحشتناکی است؛ البته بنده اعتقاد دارم که طلاق دو گونه است؛ یکی همین طلاقی که دادگاه، حکمش را صادر می کند و محضر هم صیغه اش را می خواند؛ دیگری «طلاق در زندگی» است. به دلایل مختلف، بسیاری از زن و شوهرها، سراغ طلاق رسمی نمی‌روند؛ ولی در زندگی از یکدیگر جدا هستند؛ حالا یا به صورت قهر و یا دعوای آن چنانی. بنده پدر و مادرهایی را سراغ دارم که هفت هشت سال است که با هم قهرند. خود این هم، نوعی طلاق به حساب می‌آید. شاید بتوان گفت که اثر تخریبی آن، کمتر از طلاق معمولی نیست؛ چرا که فرزندان که در محیط خانواده‌های این چنینی بزرگ می‌شوند، نمی‌دانند چه باید بکنند؛ واقعاً یک بام و دو هوا هستند.

حالا اگر ما بخواهیم آمار را با توجه به این دو گونه طلاق بررسی کنیم، خیلی فجیع‌تر می‌شود.

پیامد طلاق

بزهکاری جوان و نوجوان در جامعه امروز، دلایل زیادی دارد؛ اما یکی از دلایل اصلی و ریشه ای آن، به محیط خانواده بازمی گردد. طلاق، چه از نوع رسمی و چه از نوع «در زندگی» آن، تأثیری کاملاً مستقیم در انحراف فرزند دارد. بیایید باور کنیم که محیط بیرون از خانواده در جامعه ما، هزاران هزار فضای جذاب دارد که هر کدام از آنها می تواند جوان را به ناکجاآبادی بکشاند که خدا می داند انتهایش کجاست. در مقابله با چنین معضلی، یکی از مطمئنترین راه های مبارزه، جذاب کردن محیط خانواده است. تازه، جذابیت خانه باید به اندازه ای باشد که بر جاذبه های بیرون بچربد. یکی از اصلیتترین نکته های جذاب بودن محیط خانواده هم سازش و مدارا میان پدر و مادر و رفاقت بسیار شدید این دو می باشد.

این حرفها را چه به ازدواج؟

به نظر بنده، چیزی بیش از نیمی از طلاقها، ریشه در انتخاب ناصحیح دارد. بسیاری از پدر و مادرهایی که با هم به مشکل برخوردند، این گونه نبوده که در زندگی با مشکل روبرو شده باشند؛ بلکه اینها از اول با هم مشکل داشته و به درد هم نمی خوردند. این واقعیت با آغاز زندگی، چهره خود را به آن دو نشان داد. هرچه بیشتر بلجوانهایی که می خواهند ازدواج کنند یا ازدواج کرده اند حرف می زنم، بیشتر به این نتیجه می رسم که انتخابها به شدت پای لنگانی دارد. به جرأت می توان گفت که کم هستند جوانانی که مبتنی بر معیارهای عاقلانه و واقع بینانه درباره ازدواج و انتخاب همسر آینده شان فکر کنند.

در این کتاب پانزده نکته اساسی درباره انتخاب همسر گفته و به سی سؤال مهم در این زمینه نیز پاسخ داده می شود که امیدوارم به دردتان بخورد. بنای بنده در این کتاب آن است که کاملاً کاربردی بحث کنم؛ یعنی حرفها به گونه ای باشد که وقتی جوان آن را می شنود یا می خواند، پنجره ای در ذهنش باز شود که بتواند در مسأله ازدواج به راحتی فکر کند و تصمیم بگیرد.

1. انتخاب خویش، قبل از انتخاب همسر

مشکل اولیه و اصلی خیلی از دختر خانم ها و آقا پسرها این است که قبل از این که همسرشان را انتخاب کنند ، خودشان را انتخاب نکرده‌اند.

می‌گویند: این دیگر از همان حرفه‌است. «انتخاب خویش» یعنی چه؟

می‌گویند: تا حالا فکر کرده‌ای که در زندگی به دنبال چه می‌گردی؟

می‌گویند: خوب معلوم است، به دنبال یک زن خوب؛ برای یک زندگی خوب.

مُچش را همین جا می‌گیرم و می‌گویم: زندگی خوب یعنی چه؟

کمی به فکر فرو می‌رود و می‌گوید: زندگی خوب؟ بالأخره دو لقمه نان باشد که بخوری و سقفی که زیرش بخوابی و...

حرفش را قطع می‌کنم و می‌گویم: حتماً بعد از چند سال هم یک صندلی تاشو بگیری و عصرها کنار خانه بنشیننی و منتظر حضرت

أجل؟

نمی‌گذارم چیزی بگوید و ادامه می‌دهم: جدی جدی تا به حال فکر نکردی که در زندگی به دنبال چه می‌گردی؟ اصلاً به چه دل

خوشی زندگی می‌کنی؟ به چه عشقی نفس می‌کشی؟

می‌گویند: اینها چه ربطی به مسأله ازدواج دارد؟ حالا من به دنبال هر چه که بگردم؟

می‌گویند: پس خوب گوش بده.

اولاً انتخاب خویش؛ یعنی انتخاب هدف زندگی؛ یعنی انتخاب مسیر زندگی؛ یعنی انتخاب آن چه ، بهانه نفس کشیدن ماست . چه

پسر و چه دختر، باید کسی را برای زندگی انتخاب کنند که در زندگی ، به دنبال همان چیزی بگردد که خودش به دنبال آن می‌گردد؛

در زندگی چیزهایی برایش مهم باشد که برای خودش مهم است.

می‌آید برای مشاوره ازدواج و می‌گوید: کسی آمده خواستگاری من ؛ شغلش فلان و خانواده اش این چنین و تیپ و ترکیبش آن

چنان و عقایدش این و آن.

منتظر است که من هم نظر خودم را بگویم . من هم می گویم: خودت دنبال چه می گردی؟ اگر معنویت، جزو زندگی او هست، تو هم این گونه‌ای؟ اگر کار فرهنگی، از دغدغه‌های اصلی زندگی اوست، تو هم این چنینی؟ اگر پول، حرف اول و آخر را در زندگی او می‌زند، حرف اول و آخر را در زندگی تو چه چیزی می‌زند؟ اگر جلب نظر مردم در زندگی، رکن زندگی اوست، رکن زندگی تو هم هست؟

قبل از این که ببینی شریک زندگی ات چه کسی است، باید ببینی در زندگی دنبال چه چیزی هستی و به کجا می‌خواهی برسی. خیلی از جوانان هستند که مشخص نکرده‌اند که در زندگی به دنبال چه می‌گردند. انسان، باید به راستی با خودش کنار بیاید که من، بالأخره می‌خواهم چه بشوم؛ نه این که می‌خواهم معلم شوم یا مهندس و ... نه. بگذارید یک مثال بزنم: برخی از خانمها هستند که «مُد»، رکن زندگی آنهاست و پسرهایی هم هستند که مسأله مُد، در حاشیة زندگی آنها هم جایگاهی ندارد؛ چه برسد به این که رکن زندگیشان باشد. بعضی از همین آقا پسرها، در انتخابشان این نکته را در نظر نمی‌گیرند و کسی را انتخاب می‌کنند که مُد، در زندگیش اصل و پایه و اساس است . یک مدت که با همسرش زندگی می‌کند، می‌بیند که نمی‌تواند تاب بیاورد . این کجا و من کجا؟ من می‌خواهم از نظر اقتصادی، دست برادرم را بگیرم که کمی از نظر مادی در تنگناست، این می‌گوید فردا عروسی دختر عمه ام است و این لباس را هم در عروسی دختر عمویم پوشیده ام و مردم دیده‌اند، یک لباس دیگر برایم بخر !!! مگر این مرد چه قدر می‌تواند تحمل کند؟

یا مثلاً دختری در هنگام تصمیم‌گیری با این که می‌داند خواستگارش اهل نماز و روزه و این حرفها نیست، با قاعده‌های «باری به هر جهت» و «هر چه شد، شن» و «امروزم بگذرد تا فردا...»، یک «بله» مبتنی بر پایه‌های پُفکی می‌گوید. امروزش که می‌گذرد و فردای زندگی که می‌رسد، وقتی کمی احساساتش از حالت داغی به ولرمی و سردی می‌گراید، تازه می‌فهمد که نه، این که همسرش همیشه به فکر عیش و نوش و کیف و صفای آن چنانی باشد، نمی‌شود. کم و بیش می‌فهمد که انگار اشتباه کرده .

2. انتخاب، بعد از تصمیم یا تصمیم، بعد از انتخاب

ما دو نوع انتخاب داریم. برخی از انتخابها، بعد از تفکر و مشاوره و تحقیق و با در نظر گرفتن تمام معیارهای واقع بینانه است که ما نام این نوع از انتخاب را «انتخاب، بعد از تصمیم» می‌گذاریم. گاهی هم یا بهتر بگوییم در بسیاری از موارد هم ابتدا شخص، انتخابش را می‌کند، بعد از آن، برای این که بتواند در مقابل سؤال وجدان یا اطرافیان، دلیلی بیاورد، کمی مشاوره می‌کند و دستی هم به سوی تحقیق دراز می‌کند. ما نام این را هم «تصمیم، بعد از انتخاب» می‌گذاریم.

دو طرف، در «تصمیم بعد از انتخاب»، به دلیل وابستگی ایجاد شده، تمام مسیر را به گونه‌ای می‌پیمایند که به یکدیگر برسند.

می‌گویند: پسری آمده به خواستگاری بنده.

می‌گویند: چقدر او را می‌شناسی؟

می‌گویند: سه سالی هست که با هم آشنا هستیم.

می‌گویند: دوستش داری؟

می‌گویند: جز او، به کسی دیگر فکر نمی‌کنم.

می‌گویند: از خانواده‌اش بگو.

می‌گویند: پدرش معتاد است.

می‌گویند: فکر نمی‌کنی وصلت با خانواده‌ای که اعتیاد در آن راه دارد، خطرناک است؟

می‌گویند: من که با پدرش نمی‌خواهم ازدواج کنم.

می‌گویند: پس از خودش بگو.

می‌گویند: هی....

لب و لوچه‌اش را هم می‌کشد و ادامه می‌دهد: گه گاهی لبی به منقل و بافور....

می‌خواهم حرفی بزنم که اجازه نمی‌دهد و می‌گوید: البته تفریحی است.

می‌گویم: می‌دانی که اعتیاد از همین تفریحی جات شروع می‌شود؟

می‌گوید: خب، بالأخره یکی بائ اینها را از دام اعتیاد نجات دهد؟

می‌گویم: غیر از تو با شخص دیگری هم ارتباط داشته؟

می‌گوید: قبل از من چرا؛ ولی از وقتی که با من ارتباط برقرار کرده، با هیچ نامحرمی حرف نمی‌زند.

می‌گویم: تو محرمش هستی؟

ساکت می‌شود و من ادامه می‌دهم: دوستانش را می‌شناسی؟

می‌گوید: آنهایی که من می‌شناسم، اهل سیگار و...

می‌گویم: شنیده‌ای که فرمودند: «المرء علی دین خلیله»؟ هر شخصی دین و منش دوستش را انتخاب می‌کند؟

می‌گوید: شاید می‌خواهد دوستانش را اصلاح کند. از کجا معلوم؟

می‌بینم هر چه می‌گویم، او توجیهی برایش می‌یابد. می‌فهمم که او انتخابش را کرده و مرا سر کار گذاشته.

خودمان را گول نزنیم. حواسمان باشد که تصمیم‌گیری ما بعد از انتخاب نباشد. حرف مشترک بنده، به کسانی که دچار «تصمیم

بعد از انتخاب» شده‌اند این است که: «برادر یا خواهر گرامی! کلّات هوا گرفته. اول یک هواگیری بکن؛ بعد تصمیم بگیر.»

البته معمولاً این تیپ آدمها حرف گوش کن هم نیستند و متأسفانه بعد از این که کله‌شان محکم به صخره خورد، می‌آیند و

می‌گویند دعوایمان شده، به جان هم افتاده‌ایم، می‌خواهیم طلاق بگیریم.

اما چه کنیم که تصمیم‌مان قبل از انتخاب باشد ؟ به نکته‌های بعدی دقت کنید .

3. گزینش معیارها، متناسب با انتخاب خویش؛ قبل از انتخاب همسر

همه کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند، باید یک روز، دو روز، یک هفته، یک ماه هرچه قدر که می‌توانند، بنشینند فکر کنند و معیارهایشان را انتخاب کنند؛ معیارهایی متناسب با آن چه در مرحله اول به آن رسیده‌اند؛ یعنی مرحله انتخاب خویش. ما در انتخابمان باید خط کشری با نام «خط کشر معیارها» داشته باشیم تا با آن بتوانیم طرف مقابل را محک بزنی‌م. اگر این خط کشر را قبل از انتخاب همسر داشته باشیم، آن وقت می‌توانیم تا اندازه‌ای از آفت خطرناک «تصمیم بعد از انتخاب» مصون بمانیم. خیلیها این خط کشر را ندارند؛ به همین دلیل، خیلی زود تحت تأثیر ملاکهای دهان پُر کن، عرفی و سطحی قرار می‌گیرند؛ مثلاً هیچ دختری در فامیل با کسی که مدرکی بالاتر از دیپلم داشته باشد ازدواج نکرده؛ حالا کسی به خواستگاری این دختر آمده که متخصص قلب است. متأسفانه در بسیاری از موارد می‌بینیم که دختر به راحتی تن به ازدواج با او می‌دهد؛ بدون آن که معیارهایی را در نظر بگیرد. اگر چنین دختری قبل از این، معیارهایش مشخص باشد و هرکسی را که آمد، با خط کشر معیارها بسنجد، این اتفاقها کمتر می‌افتد.

4. ریز کردن معیارها

این نکته، بسیار مهم و کارآمد است. بسیاری از اختلافاتی که در زندگی رخ می‌دهد، به جهت بی‌توجهی به این نکته است.

گفتم: تا به حال درباره معیارهای همسر آینده‌ات فکر کرده‌ای؟

بادی به غیغب انداخت و گفت: بله که فکر کرده‌ام.

گفتم: برایم بگو.

کمی خودش را جا به جا کرد، با یک سرفه هم سینه اش را صاف کرد و گفت: اولاً باید عقیف و با وقار باشد. ثانیاً باید حجابش را

رعایت کند. ثالثاً باید اجتماعی باشد. رابعاً از خانواده ای اصیل باشد. خامساً اهل عشق و ورزیدن باشد.

سادساً...

چند معیار دیگر هم پشت سر هم ردیف کرد و ساکت شد. در نگاهش تیز شدم. سرش را تکان داد و گفت: ماییم دیگر؛ کارمان

روی حساب و کتاب است.

چند سال دیگر دیدمش. پکر بود و بی حال. خیلی زود بود؛ اما نمی دانم چرا موهایش جو گندمی شده بود. پرسیدم: چه خبر؟

گفت: از کجا؟

گفتم: از زندگی.

گفت: رهرس.

گفتم: چرا؟

گفت: عفیف نبود.

گفتم: دیگر؟

گفت: حجابش را رعایت نمی کرد.

گفتم: باز؟

گفت: روابط اجتماعی خیلی بازی داشت.

گفتم: مگر به او نگفته بودی زن عفیفی می خواهی؟

گفت: چرا. اصلاً می گفت زنی که عفیف نباشد، زن نیست.

گفتم: مگر نگفته بودی زن با حجابی می خواهی؟

گفت: چرا. اتفاقاً او هم گفت حجاب باید رکن اخلاقی یک زن باشد.

گفتم: مگر نگفته بودی که باید در روابط خودش حساب شده عمل کند؟

گفت: چرا. او هم به من گفت اگر کسی نتواند در روابط اجتماعی حساب شده عمل کند ، هنوز بچه است و نباید به فکر ازدواج

باشد.

گفتم: پس کجای کار مشکل داشت.

آهی کشید و با حسرت گفت: شب عروسی که شد، هوس کرد یک توری روی سرش ببندازد و بس. گفتیم: خانم! این طور که نمی‌توانی حجابت را رعایت کنی.

توری را نشانم داد و گفت: مگر این حجاب نیست؟

برق از کله‌ام پرید و گفتم: خانم! پس عفت زنانه کجا رفت؟

گفت: مگر عفت به اینهاست؟

فردای عروسی هم دیدم هر کس و ناکسی که وارد خانه می‌شود، چنان با او گرم می‌گیرد که انگار به اندازه‌ی محله و فامیل، برادر دارد. کنارش کشیدم و گفتم: خانم! مگر شما به روابط اجتماعی حساب شده معتقد نبودید؟

گفت: حساب شده تر از این؟

خلاصه چه دردسرت بده م که تازه فهمیدیم تعریف او از حجاب و وقار و عفت و ... فقط در کلمات با من اشتراک داشته و آن معنایی که او از این کلمات در ذهن خود پرورش داده، با آن چه در ذهن من است، از زمین تا ثریا فاصله دارد.

بعضیها فکر می‌کنند جلسه‌ی خواستگاری؛ کنفرانس یا میزگرد است. چنان قلمبه و سُمبمه می‌گویند: «به نظر من روابط اجتماعی باید بر اساس تعقل و منطق شکل بگیرد.» «خب که چی؟ کیست که این حرف را نپذیرد؟ به من بگو روابط اجتماعی بر اساس تعقل و منطق یعنی چه؟ یکی می‌گوید برای این که مرد همسایه از متدینین زده نشود، من به عنوان زن همسایه‌ی او، باید چنان با او گرم بگیرم و صحبت کنم که نگویند متدینین خشکه مقدس هستند. این، از نظر او یعنی روابط اجتماعی بر اساس تعقل و منطق. همین برخورد، از نظر آقا، آن قدر غیر منطقی است که می‌گویند اگر خواستی یک بار دیگر این گونه برخورد کنی، لطف کن جهیزیه‌ات را بار بزن، برو خانه‌ی مادرت و منتظر باش تا دعوت نامه‌ای از دادگاه برایت بیاید.»

باور کنید که در بعضی از این خواستگاریها زن می‌گوید: من اگر سرم برود، حجابم نمی‌رود. مرد هم می‌گوید: اصلاً من هم چنین

زنی می‌خواهم. اما وقتی برادر مرد، به خانه می‌آید و زن در مقابل او حجابش را رعایت می‌کند، شوهر می‌گوید: مگر برادر من غریبه

است؟ اجازه نمی‌دهد که همسرش، در مقابل برادر با حجاب ظاهر شود. تفسیر این دو از حجاب و محرم و نامحرم، کاملاً متفاوت است. اگر می‌خواهید در جلسات خواستگاری کلی صحبت کنید؛ بدون این که معیارها را ریز کنید، لطف کنید و اصلاً حرف نزنید.

5. واقعی کردن معیارها

معیارها را نباید خیلی خیلی ایده آلی گرفت . باید واقعی باشد. نه چندان ایده آلی معنوی و نه چندان ایده آلی مادی. برای توضیح این قسمت به این گفتگو توجه کنید.

می‌گوییم: چرا به همهٔ خواستگاران جواب منفی می‌دهی؟

می‌گوید: دلیلی دارم.

می‌گوییم: بگو.

کمی حالت عرفانی به خود می‌گیرد و چشمش را به گوشه‌ای در آسمان می‌دوزد و می‌گوید: من منتظر کسی هستم که همانند حضرت امام، دو سه ساعت قبل از نماز صبح بیدار شود و نماز شبش را چنان بخواند که در و دیوار با او ذکر بگویند. من منتظر کسی هستم که جز حرف خدا، چیز دیگری بر زبانش جاری نشود. من...

اجازه نمی‌دهم ادامه دهد و می‌گوییم: بنشین تا بیاید.

عصبانی می‌شود و می‌گوید: به شما هم می‌گویند مشاور؟

می‌گویم: آدم حسابی! معیارهای تو، معیارهای گزینش یک استاد اخلاق است یا یک همسر؟ تو دنبال کلاس عرفان می‌گردی یا

یک زندگی

یک پسر بیست و چند ساله توقعی در اندازه حضرت امام داری؟ کمی واقع بینانه فکر کن.

می‌گوید: واقع بینانه فکر کردن یعنی چه؟

می‌گویم: این شد حرف حسابی. اگر دنبال یک زندگی خدایی هستی، زندگی خدایی آن است که دو طرف، دغدغه بندگی داشته باشند. هر دو به محرمات و واجبات الهی توجه کنند. سعی داشته باشند که از محرمات الهی دوری کنند و واجبات را انجام دهند و اگر خطایی از آنها سر زد، در مقابل خدا سینه سپر نکنند؛ بلکه توبه کنند. اگر همسر آینده‌ات این گونه باشد و دنبال دو لقمه نان حلال، باید کلاهت را تا آسمان هشتم بالا بیاوردی.

وای! وای! که بعضی‌ها چقدر حرفهای اجق و جق می‌زنند. خواستگارها را یکی پس از دیگری قلع و قمع کرده و جواب رد می‌دهند. می‌پرسی چرا؟ می‌گوید: من دنبال کسی مثل شهید همت هستم. بعد هم می‌فهمم که کتاب «نیمه پنهان ماه» و «یادگاران» را خوانده و هوس شهید همت به کله‌اش زده. نمی‌دانم چرا خیلیها نمی‌خواهند با زمانه پیش بروند. شهید همت امروز ما، جوانی است که بتواند در این عرصه وحشتناک شبیخون فرهنگی، گلیم خودش را از آب که چه عرض کنم، از مرداب بیرون بکشد و سالم بماند. اگر شهید همت امروز زنده بود، او هم چنین تلاشی می‌کرد.

از آن طرف می‌گویم: چرا زن نمی‌گیری؟

می‌گوید: کو آن دختری که به درد من بخورد و با معیارهایم سازگاری داشته باشد؟

می‌گویم: مگر قحطی دختر آمده؟

می‌گوید: نه؛ ولی با معیارهای من نمی‌خوانند.

می‌گوییم: معیارهایت را بگو.

می‌گوید: پدرش وضع مالی خوبی داشته باشد. دو تا بچه باشند؛ یکی پسر و یکی دختر. هم پدر و هم مادر، استاد دانشگاه باشند. دختر، دانشجوی باشد و قصد ادامه تحصیل تا مقطع دکترا را داشته باشد. رشته‌اش هم جامعه‌شناسی باشد؛ مثل رشته خودم. یک سر و گردن از من کوتاهتر باشد. دو سال از من کوچکتر باشد. فامیل شلوغی نداشته باشند. اصالتاً هم‌شهری ما باشند.

حرفش را قطع می‌کنم و می‌گویم: ببین! وضعیت تو از دو حال خارج نیست. یا عاشق کسی شده‌ای که خصوصیاتش این است. یا این که یادت رفته که در زمین زندگی می‌کنی.

می‌گوید: یعنی چه؟

می‌گویم: این که شد قصه گاو بنی اسرائیل که آن قدر مته به خشخاش گذاشتند که در عالم ، فقط یک گاو پیدا می‌شد که می‌توانستند به سراغش بروند. (البته این فقط یک مثال بود ، به کسی برنخورد) تو هم به گونه‌ای حرف می‌زنی که کار را بدتر از آنها کرده‌ای. باید یک معجزه شکل بگیرد که چنین دختری برایت پیدا شود. شاید هم اگر به بر و بچه‌های کره مریخ بسپاری، بتوانند برایت کاری کنند.

یکی دیگر از زوایای نکته پنجم آن است که واقعیت خودمان را هم در نظر بگیریم . بیاییم با خودمان تصمیم بگیریم که شعار ندهیم. بعضی‌ها شعار می‌دهند که آقا! قیافه یعنی چه؟ اصلاً قیافه طرف نبای ما مهم نیست ؛ اصل، ایمان و اعتقاد است و خودتان را فریب ندهید. واقعی فکر کنید. اگر واقعاً قیافه برایتان مهم است ، آن را به همان اندازه در نظر بگیرید . نکند سر خودتان شیر به مالید و بعد از ازدواج ببینید که نخیر از قیافه طرف بدتان می‌آید و هر چه می‌خواهید به ایمانش ، نماز شبش ، ادبش توجه کنید، قیافه‌اش در مقابل چشمانتان می‌آید و همه چیز را پاک می‌کند.

آقایی به بنده گفت: من برای ازدواج می‌خواهم دختری را انتخاب کنم که لبش در بچگی پاره شده و بد ، جوش خورده. حالا وقتی می‌خندد، خیلی زشت می‌شود و نمی‌دانم با او ازدواج کنم یا نه . گفتم: سر خودت را شیر به نمال . کلاه خودت را قاضی کن و ببین این

مسأله برای مهم هست یا نه. اگر برای خیلی مهم است، منصرف شو؛ چون بعد از این که زندگی‌ت آغاز شد، هر بار که او می‌خندد، تو زجر می‌کشی که آخ و واخ، چه می‌شد لبش این گونه نبود.

بعضی از دختر خانم‌ها هم در ابتدا می‌گویند: پول که مهم نیست؛ ایمان داشته باشد بس است. بعد که به خانه بخت می‌رود، تازه قصه‌ها شروع می‌شود. یک بار خواهرش او را دعوت می‌کند. خواهر هم سنگ تمام می‌گذارد. از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را سر سفره حاضر می‌کند؛ کباب و مرغ و جوجه و انواع نوشابه و... یک ماه می‌گذرد.

فردا قرار است خواهرش به خانه‌شان بیاید؛ اما آه در بساط نیست. به همسرش می‌گوید: فردا خواهرم به خانه‌مان می‌آید.

شوهر می‌گوید: قدمش بر چشم، بیاید.

می‌گوید: با شوهرش هم می‌آید.

شوهر جواب می‌دهد: قدم او هم بر چشم.

می‌گوید: یخچال خالی است.

شوهر، می‌گوید: ولی خانه خالی نیست.

زن کمی مین و مین می‌کند و می‌گوید: مهمانی، گوشت و مرغ می‌خواهد.

مرد هم ابرو بالا می‌اندازد و می‌گوید: گوشت و مرغ هم پول می‌خواهد.

زن می‌گوید: شوخی نکن. گوشت و مرغ نداریم.

مرد هم می‌خندد و می‌گوید: خب، معلوم است دیگر؛ به خاطر این که پولش را نداریم.

زن قضیه را که جدی می‌بیند، به سلاحش پناه می‌برد، بغض را در گلو آماده می‌کند و می‌گوید: حالا چه کنیم؟

مرد باز هم به راحتی پاسخ می‌دهد: عدس داریم، برنج هم داریم.

زن می‌خواهد حرفی بزند که مرد می‌گوید: راستی پول ماست را هم داریم.

زن گریه می‌کند و می‌گوید: یعنی به خواهرم که به ما کباب و مرغ و... داد، عدس پلو بدهیم؟
مرد می‌گوید: مگر چه می‌شود؟ خب نداریم. مگر برای مرغ و کباب به این جا می‌آیند؟ یا این که خدای ناکرده عدس پلو از لیست غذاهای انسانی حذف شده و در لیست غذای چهارپایان وارد شده. لا اله الا الله.
وجدان زن هم به سراغش می‌آید و می‌گوید: مگر نگفتی پولش برایم مهم نیست، ایمان داشته باشد کافی است؟ خب، ایمان مردت که سر جایش هست و تکان نخورده، پولش هم به همین اندازه است. چه کند؟
خود زن هم در حالی که شماره تلفن خانه خواهرش را می‌گیرد، می‌گوید: با خودم تعارف کردم؛ پس خودم کردم که...
کسی پشت گوشی می‌گوید: بفرمایید.
زن می‌گوید: سلام، راستی خواهر! باعث شرمندگی است؛ اما برای شوهرم مأموریتی پیش آمده، باید به یکی از شهرستانها برود. ان شاء الله مهمانی فردا، بماند برای یک روز دیگر.
البته بعد از این مثالها خوب است این نکته را هم بگویم که باور کنید در عین حالی که قیافه و مادیات در جایگاه خودشان و به اندازه خودشان مهم هستند؛ اما اینها زندگی را درست نمی‌کنند. چه پسران و دختران زیبا و پولداری که الان پشت در دادگاه‌ها منتظرند قاضی، زودتر حکم طلاقشان را بدهد و خلاصشان کند.

6. درجه بندی معیارها، متناسب با انتخاب خویش

اولین کاری که در مسیر انتخاب همسر باید انجام داد، انتخاب خویش بود. ما بعد از این که معیارها را متناسب با انتخاب خویش برگزیدیم، باید آنها را درجه بندی کنیم.

معیارها باید دو درجه داشته باشد؛ معیارهای درجه یک و معیارهای درجه دو. معیارهای درجه یک معیارهایی هستند که اگر حتی یکی از آنها در طرف مقابل نبود، به راحتی و خیلی محکم می گوئیم: نه. مثلاً یکی از معیارهای درجه یک دخترها این است که همسر آینده شان معتاد نباشد. حالا اگر کسی که به خواستگاری او آمده، معتاد باشد و در عین حال باقی معیارهای او را داشته باشد، می گوئید نه. البته این، یک معیار عمومی است؛ ولی هر کسی متناسب با آن چه در زندگی به دنبالش می گردد، معیارهای درجه یک دیگری هم دارد. نکته مهم این جاست که نباید فراموش کرد که معیارهای درجه یک، آنهایی هستند که اگر نباشند، ما نمی توانیم به آن چه در زندگی به عنوان هدف انتخاب کرده ایم برسیم. کسی که هدفش در این دنیا، یک زندگی معنوی و رو به رشد است، نباید معیار درجه یک او، مثلاً داشتن مدرک دکترا برای طرف مقابلش باشد؛ چرا که انسان، بدون دکترا هم می تواند زندگی معنوی داشته باشد؛ همان گونه که با دکترا هم می تواند؛ اما اگر یکی از اهداف این شخص در زندگی، جلب توجه مردم به خود، ؛ آن

هم به هر قیمت ممکن بود ، باید معیار درجه یک خود را مدرک بالا ، ثروت زائد، خانه آن چنانی و ... بگذارد؛ اگر چه این گونه نگاه به زندگی اصلاً درست نیست.

معیارهای درجه دو، معیارهایی است که می شود در آنها تساهل و تسامح کرد و اگر یکی یا چند تا از آنها نبود، چندان اشکالی ندارد؛ مثلاً برخی، چندان متمایل نیستند که همسرشان دارای یک خا نواده شلوغ باشد؛ اما این عدم تمایل، به این معنا نیست که به هیچ وجه طاقت چنین خانواده‌ای را نداشته باشد. به این می گویند، معیار درجه دو.

معیارهای درجه دو، در جایی بیشتر به کمک می آید که دختر یا پسر، بر سر دو گزینه متحیر شده باشند؛ در حالی که هر دو گزینه، مقام معیارهای درجه یک را هم دارند. در این صورت، کسی را انتخاب می کند که معیارهای درجه دو در او بیشتر است.

7. حذف معیارهای متناسب با روحیه‌های اشتباه تا حد ممکن

بعضی از معیارها، متناسب با روحیه‌های اشتباه من است که تا حد ممکن باید اصلاح شود. بعضی از خانم‌ها وقتی به یک مجلس عروسی می‌روند، حتماً با خودشان سه چهار دست لباس می‌برند و هر یک ساعت یک بار، لباس‌هایشان را عوض می‌کنند و حاضر نیستند در مراسم بعدی یکی از آنها را بپوشند. چنین کسی، اگر می‌تواند این اخلاق اشتباه را از خود دور کند، باید چنین کند؛ ام‌اگر نتوانست و لباس نو پوشیدن در هر مجلسی برایش اصل بود، نباید سر خود را شیره بمالد. بدون این که با خود رو درباستی کند، باید این روحیه را به عنوان یک معیار، در لیست معیارهای خود وارد کند. پس اگر پسری به خواستگاری او آمد که به هیچ وجه چنین روحیه‌ای را نمی‌پذیرفت و یا این که پول پاسخ‌گویی به چنین روحیه‌ای را نداشت، حتماً بگوید: نه.

می‌گوید: پسری شهرستانی به خواستگاریم آمده.

می‌گویم: خیر است ان شاء الله.

می‌گوید: روحیه‌ها مان به هم می‌خورد.

می گویم: خدا کند که هر چه صلاح است پیش بیاید.

می گوید: فقط یک مشکل.

می گویم: بگو.

می گوید: می خواهد در شهرستان خودشان زندگی کند.

می گویم: به سلامتی، این که مشکل نشد.

می گوید: روحیه‌ای حساس دارم.

می گویم: باز تابش؟

می گوید: هر روز باید مادرم را ببینم.

می گویم: خب، اشتباه است. باید اصلاحش کنی.

می گوید: نمی توانم.

می گویم: وقتی با همسرت انس گرفتی و او هم به تو محبت کرد، تحمل دوریت دو چندان می شود.

می گوید: خودم را می شناسم. وابستگی به مادر، بیش از این حرفهاست.

می گویم: پس خوب گوش بده. اولاً این را بدان که این روحیه، نه در این جا که در هر جایی که باشی برای مشکل ساز است.

می گویم: می دانم.

می گویم: ثانیاً با توکل به خدا و توسل به اهل بیت - علیهم السلام - و مشاوره با اهل فن، تلاش کن این روحیه را از بین ببری.

می گوید: اگر نشد؟

می گویم: لطف کن، همه چیز را فراموش کن و به خواستگارت جواب منفی بده.

می گوید: آخر...

می‌گویم: مگر این که خواستگارت، به قدری تو را پسندیده و به اندازه‌ای توانایی داشته باشد که بتواند پاسخگوی این روحیه اشتباه تو باشد.

خدا می‌داند که همین مسأله، تا چه اندازه در ازدواجها؛ بویژه ازدواجهای شهرستانی که در محیط‌های دانشگاهی زیاد رخ می‌دهد، موجب اختلاف شده. یکی‌شان متعلق به یک طرف کشور و آن یکی از شهرستاری در آن سوی کشور است. دختر، مادرش را می‌خواهد و پسر، نمی‌تواند به آن اندازه که همسرش می‌خواهد، او را به دیدار مادرش ببرد. در این خانه اگر هر دو طرف خیلی فهیم باشند، هر روز روضه فراق مادر بر لب است و اشک غربت در چشم؛ یعنی خانه تبدیل می‌شود به غم‌خانه.

8. توجه به هر معیاری به اندازه ارزشش

در درجه بندی معیارها، باید ارزش واقعی آنها در نظر گرفته شود. گاهی دیده می‌شود که برخی از دختران و پسران، قیافه را آن قدر ارزشمند می‌کنند که مقام آن را از ایمان و صداقت هم بالاتر می‌برند. دقت کنید. بنده نمی‌خواهم بگویم که قیافه را جزو معیارهای خود قرار ندهید؛ بلکه می‌خواهم بگویم ارزش آن را بیش از آن چه هست، بالاتر نبرید. این نکته را، هم به پسرها می‌گویم و هم به دخترها که باور کنید قیافه هر چه قدر هم که زیبا باشد، بعد از مدتی عادی می‌شود. خوب نیست روی چیزی که بعد از یک مدت عادی می‌شود، این قدر حساسیت به خرج داد.

بعضی دیگر درباره شغل پدر، تب و تاب زیادی دارند؛ مثلاً دختر بسیار متین و فهیمی را به او معرفی می‌کنند؛ اما چون پدرش

آبدارچی فلان اداره است، نمی‌پذیرد. می‌گویم: ازدواج کردی؟

می‌گوید: نه.

می‌گویم: چرا؟

می گوید: مورد مناسبی را پیدا نکرده‌ام.

می گویم: معیارهایت چیست؟

می گوید: همان که همه می گویند.

می گویم: مثلاً؟

با بی حوصلگی می گوید: وقار، متانت، حجاب، اصالت خانواده، فهیم، بساز.

می گویم: کسی را سراغ دارم.

برق از چشمش بیرون می جهد و با اشتیاق خاصی می گوید: کیست؟

می گویم: کسی با همین معیارها.

می گوید: کمی از او برایم بگو.

می خواهم شروع کنم که می بینم چشم و دهان و بینی اش را هم مأمور شنیدن کرده. می گویم: پدر پیر و زحمتکشی دارد.

نمی گذارد حرفم را ادامه دهم و می گوید: خدا می داند که همیشه آرزو داشتم کسی همسر آینده ام باشد که نان زحمت ، خورده

باشد.

می گویم: آبدار چی یک شرکت است.

مثل برنج شفته شده وا می رود و لب و لوچه اش در هم می پیچد. سرش را می خاراند و می گوید: کاری نداری؟

می گویم: کجا؟ هنوز که من شروع نکرده‌ام.

می گوید: باید بروم، کار دارم.

در حالی که رویش را از من برگردانده، یک خداحافظی یخ می کند و می رود.

شما را به جان عزیزتان قسم می دهم که بگویید شغل پدر این اندازه مهم است؟ بله، بنده هم نمی گویم که به هیچ وجه مهم نیست

و شما با کسی که پدرش قاچاقچی و دزد است ازدواج کنید ؛ اما مگر یک آبدارچی یا رفتگر نمی تواند انسان خوبی باشد . اتفاقاً آن قدر انسانهای فهیم در این افشار دیده می شود که واقعاً به کسی که فقط به دلیل شغل اینها به دخترها یا پسرهایشان می گویند نه، باید خندید. گاهی وقتها یک موی سر آبدارچی یک شرکت به کل قد و هیكل رئیس آن شرکت می‌ارزد.

مؤسسه‌های رسانه‌های جمعی ما هم به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که گویا اگر کسی آبدارچی یا رفتگر باشد، فرهنگ پایینی دارد و کسی که پشت ماشین آخرین سیستم می‌نشیند، فرهنگ بالایی دارد. خلاصه این که باید مواظب باشیم تا معیارها را بیش از اندازه خودشان باد نکنیم.

9. خواستگاری هر چه رسمی تر؛ مطمئن تر

بلصدهزار تأسف باید گفت که در حال حاضر خیلی از خواستگاریها غیر رسمی شده؛ یعنی در محیطهای دانشگاهی، محلی، پارک یا هر محیط دیگری، همدیگر را می بینند و با هم ارتباط برقرار می کنند. بعد هم به بهانه به دست آوردن شناخت، این ارتباط را ادامه می دهند تا با چشم باز!! یکدیگر را برای زندگی انتخاب کنند. این مسأله ای که بنده در این نکته می گویم، فرض کاملاً خوش بینانه این قصه است و آن فرض که اینها، به نیت رفاقت با هم ارتباط برقرار می کنند و بعد از وابستگی به هم تصمیم یم به ازدواج می گیرند را رها می کنم. این دسته از افرادی که طرف سخن من هستند ، می گویند لازمه یک ازدواج موفق، شناخت دو طرف از همدیگر و لازمه این شناخت، ارتباط است.

درباره ارتباط دختر و پسر، مثل همه مسائل دیگر باید واقعی فکر کرد و واقعی هم تصمیم گرفت. مشکل عمده خیلی از کسانی که در این باره نظر می دهند این است که واقعی فکر نمی کنند؛ اما بنای ما این است که در این باره واقعی فکر کنیم. در ارتباط مورد بحث ما ، دو طرف وجود دارد ؛ یکی دختر و یکی پسر . هر دو هم جوان هستند و در اوج احساسات ؛ بویژه طرف

دختر. هر دو ، گرایش ب ه جنس

مخالف دارند و این هم یک امر طبیعی است . در ضمن ، هر دو دارای غریزه جنسی هم هستند که خود این ، عاملی برای تشدید احساسات است. وقتی این دو، با هم ارتباط برقرار می کنند، قبل از این که پای چیزی به اسم « شناخت » در میان بیاید ، سر و کله عنصری به اسم « عشق و محبت »؛ آن هم با پایه ای کاملاً احساسی پیدا می شود.

اگر کسی دخترها را بشناسد و روحیات پسرها هم برای او قابل درک باشد و بداند که مقطع جوانی ، چه دوره ای از زندگی می باشد، نمی تواند نکته ای را که گفتم انکار کند . حالا که سر و کله احساس عاشقانه پیدا شد ، اولین چیزی که ضربه می بیند، عقل است. « حبّ الشّیء یعمی و یصمّ »، علاقه افراطی به چیزی ، چشم انسان را کور می کند و گوشش را از کار می اندازد. وقتی عقل از کار افتاد ، دیگر شناخت حاصل نمی شود. وقتی چشم از کار افتاد ، نسبتها به هم می ریزد؛ یعنی عیبها کوچک می شود به حدی که دیده نمی شود یا قابل توجه نیست و خوبیها هم بزرگ می شود؛ به حدی که طرف مقابل را یگانه عالم می کند.

می گویم: چرا فلان دختر را برای ازدواج انتخاب کردی؟

می گوید: خیلی خوب بود.

می گویم: یعنی چقدر؟

می گوید: به قدری که هر چه بگویم کم گفته ام؟

می گویم: من خانواده اش را می شناسم.

می گوید: عجب خانواده ای؟

می گویم: ولی چند سالی است که همسایه ما هستند.

می گوید: خوش به حالتان.

می گویم: به شدت ولنگار و بی قیدند.

می گوید: اسم این ولنگاری نیست، حتماً این را می گویی که زنانشان خیلی با مردها راحتند؟

می گویم: خیلی.

می گوید: به این می گویند بلد بودن آداب معاشرت.

می گویم: ولی اینها خیلی....

اجازه نمی دهد حرفم را بزنم و می گوید: می دانم، کمی افراط می کنند؛ اما....

می گویم: اما چه؟

می گوید: اما کو آدم بی عیب؟

می گویم: در بند و بساط مراسمهایشان بوی تریاک، خانه و کاشانه ما را پر می کند.

می گوید: تفریحی می کشند. یک شب که هزار شب نمی شود.

می گویم: طبق اطلاعات واصله، همین دختر هم پای این بساط لبی به....

کمی اخمش را در هم می کشد و می گوید: غیبت؟ خودم هم می دانم، حتماً به او تذکر می دهم.

می گویم: چند وقت است که او را می شناسی؟

می گوید: هی، سه چهار سالی می شود که با هم هستیم.

می گویم: خب، چنین دختری...

انگار که می داند چه می خواهم بگویم. پابرهنه وسط حرفم می پرد و می گوید: آن قدر باوفاست که در این مدت با کسی جز من

ارتباط نداشته.

حرفها را بی فایده می بینم و می گویم: ان شاء الله دندانهایتان به پای هم سفید شود.

در قدم دوم، بنده می گویم فرض می کنیم که این شناخت حاصل شود؛ یعنی هر دو طرف، آن گونه که باید، یکدیگر را بشناسند؛ اما

شناخت تنها که کافی نیست. این شناخت، ضمانت اجرایی هم می‌خواهد یا نه؟ بنا بود خوبیها و بدیهای طرف مقابل را ببینم، بعد تصمیم بگیرم. تجربه می‌گوید: این ارتباطها عقل رُباست و احساس زنا و اصلاً اجازه نمی‌دهد انسان به خوبیها و بدیهای طرف مقابل؛ آن گونه که هست، بیاندیشد. خیلی از دختران و پسران، وقتی به جنس مخالفشان وابسته می‌شوند، نمی‌توانند درباره کسی غیر از او فکر کنند. خوبیها را می‌بینم، بدیهایش را هم می‌بینم؛ اما این وابستگی، اجازه نمی‌دهد تصمیمی را که باید، بگیرد.

چقدر باید بشنویم که دختر یا پسری می‌گوید من می‌دانم که طرف مقابل، به دردم نمی‌خورد، می‌دانم که روحیاتم با او همخوانی ندارد؛ اما چه کنم که به او وابسته‌ام و اصلاً نمی‌توانم به کسی غیر از او فکر کنم؟

این نکته را بویژه به دختر خانمها می‌گویم که بدانند یکی از نشانه‌های صداقت و پاکی پسر، این است که قبول کرد از همان ابتدا به صورت رسمی به خواستگاری شما بیاید. یکی از محکهای زندگی مشترک در پسرها هم نوع رابطه‌ای است که همسرشان قبل از ازدواج پذیرفته. اگر به راحتی پذیرفته باشد که با او مدتی را در ارتباط باشد، به صورت روانی، حالتی از شک برایش ایجاد می‌شود و معمولاً پیش خود می‌گوید: چرا همسرم در زمانی که دختر بود، به این راحتی قبول کرد تا با من ارتباط داشته باشد؟ نکند بعد از ازدواج هم چنین کاری کند؟ نکند پسر دیگری...؟ متأسفانه خیلی از آقایان، بعد از دواجشان دچار این حالت شده‌اند و می‌گویند ما نمی‌توانیم به همسرمان اعتماد کنیم. برخی هم قبل از آن که پایشان را از خانه بیرون بگذارند، گوشی تلفن را در کمد گذاشته، درش را قفل می‌کنند و کلیدش را با خودشان می‌برند. می‌پرسی چرا؟ می‌گویند: این زن، همان دختری است که قبل از ازدواج، به راحتی دعوتم را پذیرفت و با من به گفتگو نشست. حالا هم که زن من شده، نمی‌توانم اطمینان کنم که دعوت کس دیگری را نپذیرد.

10. پایه ازدواج، احساس عاشقانه یا احساس عاقلانه مبتنی بر معیارها

ممکن است کسی بگوید: مگر نه این است که انسان باید همسر آینده خودش را دوست داشته باشد؟ اگر عشق و محبت و احساس در زندگی نباشد، محیط خانه که خشک و بی‌روح می‌شود.

بنده هم قبول دارم که انسان، همسرش را باید دوست داشته باشد. قبول دارم که زندگی بدون احساس، مثل کنار هم قرار گرفتن دو مجسمه است. بحث بر سر این نیست که از احساس بگذرید. بحث بر سر این است که کدام احساس است که می‌تواند پایه یک ازدواج موفق قرار بگیرد؟

ما دو گونه احساس داریم که بنده، نام اولی را می‌گذارم «احساس عاشقانه». این احساس، عقل را کور می‌کند. شخص با وجود این احساس، نمی‌تواند معیارهای خودش را در نظر بگیرد. نام دیگری را هم «احساس عاقلانه» می‌گذارم که وجود این احساس، به جهت وجود معیارها در طرف مقابل است؛ یعنی وقتی یک پسر یا دختری معیارهایی را که برای زندگی انتخاب کرده، در طرف مقابل دید، احساس دل بستگی به او می‌کند. این احساس می‌تواند قابل اطمینان باشد.

می‌گویند: هم کلاسیم را دوست دارم.

می‌گویند: چرا؟

می‌گویند: باور کن قصد سوئی ندارم.

می‌گویند: من هم چنین حرفی نزدیم. گفتیم چرا؟

می‌گویند: برای زندگی می‌خواهیمش.

می‌گویند: چرا؟

می‌گویند: خب دوستش دارم.

می‌گویند: باز هم که برگشتی سر جای اولت. گفتیم چرا؟

می‌گویند: نمی‌دانم چرا از همان اولین روزی که پایش را در کلاس گذاشت و چشمم...

نمی‌گذارم ادامه دهد و می‌گویند: حتماً چشمت که به او افتاد، احساس کردی شما دو نفر را برای هم ساخته‌اند.

می‌گویند: تو از کجا فهمیدی؟ علم غیب داری؟

می‌گویند: کاری به این حرفها نداشته باش. بگو آیا معیارهایتان یکی است؟

می‌گویند: اگر یکی هم نباشد، یکی می‌شود.

می‌گویند: از کجا می‌دانی؟ علم غیب داری؟

می‌گویند: ببین من فکر می‌کنم، انسان باید اولین کسی را که در دلش افتاد، به عنوان همسر انتخاب کند.

می‌گویند: آمدیم و اولین کسی که به دلش افتاد، یک پیرزن 120 ساله بود؟

می‌گویند: الان هم وقت شوخی است؟

می‌گوییم: مرد حسابی! آن دختری که به این راحتی در قدم اولش به کلاس ، در دلت افتاد، به همین راحتی هم در قدم اولش به زندگی، از دلت بیرون می‌رود.

احساسهای عاشقانه، کشش خیلی زیادی ندارند و معمولاً با وصال از بین می‌روند. وقتی که وصال به دست آمد و هر دو ، مطمئن شدند که برای همدیگر هستند ، تازه شروع می‌کنند به ورنده کردن هم ، تازه شروع می‌کنند به عاقلانه فکر کردن . وای به حال کسی که بخواهد بعد از ازدواج ببیند همسرش به دردش می‌خورد یا نه؟ از آن جا که احساسهای عاشقانه ، پایه و اساس محکمی ندارند ، با یک اختلاف سلیقه جزئی ممکن است از بین بروند ؛ اما به این دلیل که احساسهای عاقلانه مبتنی بر وجود معیارهاست ، تا وقتی که معیارها هست، احساس هم هست؛ چرا که دلیل وجود این احساس، وجود این معیارهاست.

11. در نظر گرفتن قیافه، بعد از معیارهای دیگر

اگر جداگانه روی این نکته دست می‌گذارم، به این دلیل است که خیلیها به آن مبتلا هستند.

معمولاً اولین چیزی که ما در یک ارتباط با آن روبرو می‌شویم چیست؟ قیافه. یکی از اولین چیزهایی هم که آن احساسهای سطحی را ایجاد می‌کند، همین قیافه است.

در حال حاضر در بسیاری از خانواده‌ها این رسم هست که قبل از این که دختر و پسر با هم حرف بزنند و معیارهای یکدیگر را بپرسند، می‌روند قیافه هم را می‌بینند. اگر قیافه را پسندیدند، آن وقت رُهِت مسائل دیگر می‌رسد.

می‌گوید: تو هم که همه چیز را می‌بری زیر گیوتین سؤال. مگر این چه عیبی دارد؟

می‌گوییم: خواهر و مادر پسری، قبل از خود او رفته بودند و دختر را دیده بودند. وقتی برگشتند، صد بیت شعر عاشقانه در وصف

دختر سرودند که به به و چه چه!! باور کن که در روی کره زمین تک است و لنگه ندارد؛ وای! عجب دماغی!

پسر پرسید: چه دماغی؟

مادر گفت: دماغ که نبود؟

پسر گفت: یعنی دماغ نداشت؟

خواهر گفت: نه که دماغ نداشت؛ دماغش لنگه نداشت.

پدر گفت: مگر پسر می خواهد با دماغ آن دختر زندگی کند، یا این که می خواهد طبقه بالای خانه اش را روی دماغ او بسازد.

مادر گفت: دماغش را ول کن، خدا می داند...

بالآخره پس از تعریف و تمجیدهای مادر و خواهر، پیراهن پسر خیس شد.

می گوید: چرا؟

می گویم: از بس که دهانش آب افتاد . القصه روز موعود فرا رسیده بود و پسر ، تیپ و ترکیبش را در مقابل آینه ، یک ساعتی دستکاری کرد تا بتواند او هم در مقابل دماغ و دهن دختر عرض اندام کند . پدر، با هزار زور و زحمت، او را از مقابل آینه کنار کشید و با هم به خانه دختر رفتند . زنگ خانه را زدند و منتظر ماندند . در همین حین، مادر رو به پسر کرد و گفت : نکند خجالت بکشی . دوتا چشم خودت کم است ، دو تا چشم پدرت را هم قرض کن و درست ببین . پسر، سرش را برگرداند و نگاهی به پدر و عینک ته استکانیش انداخت و کسی گفت: بفرمایید. پدر و مادر و خواهر به همراه آقای خواستگار وارد شدند و نشستند . چند لحظه ای گذشت و کسی حرفی نمی زد. بالآخره پدر پسر، به زور لبخندی را در گوشه لبش جا داد و گفت : بله. پدر دختر هم خودش را کمی جا به جا کرد، همان لبخند را با زور بیشتری بر لبش تحمیل کرد و جواب داد: بله.

به هر ترتیبی که بود، باب صحبت باز شد. در همین میان، پسر برگه ای را که معیارهایش را در آن نوشته بود، از جیب بیرون کشید و تا پدر و مادرها مشغول حرف زدن بودند، آنها را مرور کرد.

- معیار اول: من از شما متانت و وقار می خواهم.

- معیار دوم: چشم و هم چشمی در زندگی من اکیداً ممنوع است.

- معیار سوم:...

صدای مادر دختر، قلب پسر را برای چند لحظه‌ای از حرکت نگه داشت.

- دخترم! چند تا چای برای مهمانها بیاور.

چند ثانیه بعد دختر با سینی چای آمد. معلوم بود چای‌ها را از قبل، ریخته و منتظر اجازه‌ی مادر بود. نمی‌دانم استکانها می‌ترسیدند یا دختر. هر چه بود صدای لرزش استکانها گوش فلک را کر کرده بود. دختر، مستقیم آمد و به سمت پسر رفت. پسر، سرش را به زیر انداخته بود و خجالت می‌کشید. دستش را دراز کرد، می‌خواست سرش را هم بلند کند که مادرش گفت:

- دخترم! اول از بزرگتر.

دختر، خیلی زود قبل از این که دست پسر به استکانها برسد، سینی چای را کنار کشید و به سمت پدر پسر رفت. دست پسر، بین زمین و آسمان معطل مانده بود و او نمی‌دانست با آن چه کند. تا سینی چای برگردد و به او برسد، خودش را با نگاه کردن به برگه‌ی معیارها مشغول کرد. نوبت او شد. دختر به سمتش راهی شد. این بار قبل از این که دختر برسد، عینکش را جا به جا کرد و زل زد در چشمان دختر. نگاهش قفل شد و خیره ماند. حالا دختر در مقابلش ایستاده بود. چند لحظه‌ای سینی را در مقابل پسر نگه داشت؛ اما پسر، چشم از او برنمی‌گرفت. مادر پسر که اوضاع را ابری دید، گفت:

- پسر! حواست کجاست؟ چاییت را بردار.

خلاصه سرت را درد نیاورم. این دو نفر به اتاقی رفتند که با هم حرف بزنند. همین که نشستند، پسر گفت:

- بفرمایید شرایطتان را بگویید.

دختر هم شروع کرد و شرایطش را به دنبال هم ردیف کرد. پسر هم تمام وجودش را چشم کرده بود و فقط نگاه می‌کرد. هر وقت

دختر، یکی از شرایطش را می‌گفت، او تأیید می‌کرد و می‌گفت:

- من هم قبول دارم. اصلاً من به دنبال چنین همسری هستم.

هر چند دقیقه یک بار هم می‌گفت:

- عجیب است. هر چه من می‌خواستم بگویم، شما گفتید. عجب تفاهمی؟

بالآخره قطعنامه دختر تمام شد و بند بند آن به تأیید پسر هم رسید. وقتی پایشان را از خانه دختر بیرون گذاشتند، مادر گفت:

- چطور بود؟

پسر هم جواب داد:

- واقعاً لنگه نداشت. من عمری است که به دنبال چنین دختری می‌گردم.

اما تا به خانه رسیدند، مدام با وجدانش در جنگ بود که : پسر! این دختر، هر چه که گفت، مخالف معیارهای تو بود؛ پس چرا به

این راحتی جواب مثبت دادی؟ ولی کو گوش شنوا؟

در این مورد، پسرهای خیلی بیشتر باید حواس خودشان را جمع کنند؛ چرا که آنها زودتر از دخترها تحت تأثیر قیافه قرار می‌گیرند.

به هر حال، اولین راه نفوذ احساس و محبت عاشقانه چشم کورکن، قیافه است. با توجه به این نکته به نظر می‌رسد، بهتر است

دیدن قیافه، پس از بررسی معیارهای دیگر انجام پذیرد.

البته اشتباه نشود، بنده نمی‌گویم که قیافه را در نظر نگیرید؛ بلکه حرف بر سر آن است که نباید اجازه داد قیافه، معیارهای دیگر را

تحت الشعاع قرار دهد و انسان به جهت یک قیافه زیبا، باقی معیارها را فراموش کند.

12. گفتگوی خواستگاری

از اینجا تا نکته پانزدهم خیلی خیلی حساس و مهم است. پس خیلی دقت کنید.

الآن رسم خوبی هست که دو طرف در جلسه خواستگاری به اتاقی می روند و با هم درباره شرایط و معیارهای زندگی صحبت

می کنند. این، رسم خیلی خوبی است؛ ولی رسم خوب ضایع شده. یک بار دیگر می گویم: «رسم خوب ضایع شده».

مادر پسر رو به مادر دختر کرده؛ در حالی که لبخندی بر لب دارد، می گوید:

- اگر اجازه بدهید، این دو تا جوان بروند و حرفهایشان را با هم بزنند.

مادر دختر هم لبخند او را پاسخ می دهد و می گوید:

- خواهش می کنم.

بعد هم دختر را صدا می کند. دختر هم مثل این که از قبل می داند که در این مرحله چه کار باید بکند ، خیلی زود به سمت اتاق

مورد نظر می رود. پسر هم به دنبالش.

هر دو ساکت نشستند. پسر، هر چند لحظه یک بار، تیپ نشستن خود را تغییر می دهد. از دو زانو به چهار زانو، از چهار زانو به دو زانو. بالأخره سکوت را می شکند و می گوید:

- لطف کنید و شروع کنید.

دختر، کمی سرش را بالا می گیرد و می گوید:

- خواهش می کنم شما شروع کنید.

پسر کمی می خندد و می گوید:

- من نسبت به احترام به همسر در همه موارد اعتقاد دارم؛ پس شما اول شروع کنید.

دختر، ابروهایش را در هم می کشد و با چهره اش نسبت به این حرف پسر، اعتراض می کند. او در دلش می گوید:

- معلوم نیست چند ماهه به دنیا آمده. هنوز اتفاقی نیفتاده، می گوید همسرم.

با ترش رویی خاصی می گوید:

- برای این که وقت پدر و مادرها بیشتر از این گرفته نشود، خواهش می کنم تعارف را کنار بگذاریم و شروع کنیم.

پسر، در جیبهای شلوار و کت و پیراهنش می گردد و بالأخره برگه ای بلند و بالا پیدا می کند؛ اما قبل از این که شروع کند ، دختر

می گوید:

- من اعتقاد دارم که مرد باید به پدر و مادر همسرش مثل پدر و مادر خودش احترام بگذارد؛ شاید کمی هم بیشتر. شما هم؟

- بله.

- من مع تقدم که در زندگی نه حرف مرد و نه حرف زن ، نباید حرف آخر باشد ، منطق و تفاهم ، حرف اول و آخر را در زندگی

می زنند. شما هم به این مسأله معتقدید؟

- بله.

- به عقیده من روابط فامیلی باید بسیار گرم و صمیمی باشد و هر شب باید در خانه یکی از آنها مهمان باشیم. درست است؟
- بله.

- من فکر می‌کنم دخالت پدر و مادر شما در اندازه مشاوره مشکلی ندارد؛ اما نباید بیش از این در زندگی مان وارد شوند. شما هم چنین اعتقادی دارید؟

- بله.

- مرد باید صبحش برای کار و بعدازظهرش مطلقاً برای همسرش باشد. درست است؟
- بله.

این سؤال و جواب همین گونه ادامه پیدا کرد و پسر هم با همین شیوه بعد از دختر شروع به پرسش کرد؛ اما هیچ کدام نفهمیدند بالأخره طرف مقابلشان، کیست. چرا؟ چون اولاً این افراد، جلسه خواستگاری را با مسابقه بیست سؤالی اشتباه گرفته‌اند و یا با جلسه بازجویی. از بله و نخیر که شناختی حاصل نمی‌شود. تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»^۱ انسان و شخصیت او، در زیر زبانش پنهان است. در بله و نخیرهایی که دو طرف هیچ حرفی نمی‌زنند، نمی‌توان به زوایای مخفی شخصیت و هم چنین معیارهای واقعی آنها پی برد.

بگذارید قبل از این که بنده به شیوه درست گفتگوی خواستگاری بپردازم، نکته مهمی را درباره خطر این نوع گفتگو بگویم.

یکی از خطرات این گفتگو در جایی است که پسر یا دختری، طرف مقابل خودش را پسندیده باشد. در این صورت، در گفتگوی خواستگاری تلاش می‌کند به گونه‌ای پاسخ دهد که نظر طرف مقابل خود را جلب کند. حالا این سؤال کننده هم؛ دختر یا پسر، به گونه‌ای سؤال می‌کند که به دو دلیل، پاسخ دادن به آن، خیلی ساده است. اول آن که سؤال کننده، با این شیوه پرسش، موضع خود را به راحتی در اختیار طرف مقابل گذاشته؛ پس او هم می‌تواند به سادگی، جوابی بدهد که تأیید کننده همان موضع باشد. دوم این که

1. نهج البلاغه، قصار 148.

پاسخ، با یک کلمه بله یا نخیر تمام می‌شود و نیازی به حرف زدن نیست.

بنده تعجب می‌کنم از دختران و پسرانی که در جلسه خواستگاری ده دقیقه با هم صحبت می‌کنند و می‌گویند همدیگر را پسندیدیم. عجب! کاش برای همه چیز، این گونه راحت تصمیم می‌گرفتیم. می‌خواهد یک کفش یا شلوار بخرد، ده تا خیابان را زیر و رو می‌کند و با پنجاه تا مغازه دار، ساعتها کلنجار می‌رود و کچلشان می‌کند؛ آخر هم نمی‌پسندد؛ اما با ده دقیقه و یک ربع حرف زدن، یک زندگی را معامله می‌کند.

حالا به چند نکته درباره گفتگوی خواستگاری دقت کنید.

الف) سؤالاتی با جواب‌های توضیحی

شیوه درست پرسش‌گری در جلسه خواستگاری، آن است که سؤالهایی مطرح شود که اولاً موضع انسان را لو ندهد و دوم این که پاسخش با یک بله نخیر تمام نشود. فرض کنید پسری بر این عقیده است که حرف آخر را در زندگی، خودش باید بزند. بنده به درستی و نادرستی این حرف کاری ندارم. این فقط یک مثال است. این عقیده را به دو گونه می‌توان عنوان کرد. اول آن که بگوید من اعتقاد دارم که مدیر خانه مرد است و حرف آخر را باید او بزند. دختر هم یا می‌گوید بله یا نخیر. اما شیوه دوم را در قالب گفتگوی زیر می‌آورم:

پسر: به نظر شما مدیریت خانه باید چگونه باشد؟

دختر: باید بر اساس تفاهم و مشورت پیش برود.

- آمدیم و با گفتگوی منطقی به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم، آن وقت چه؟

- خب، بیشتر حرف می‌زنیم و با کسی که قبولش داریم، مشاوره می‌کنیم.

- اگر این هم جواب نداد. بالأخره در مواردی از زندگی پیش می‌آید که از نظر شما، حرف خودتان صحیح است و از نظر من، حرف

خودم.

... -

حالا یک مثال هم از طرف دختر بزنم. فرض کنید دختری از این که همسرش با افراد نامحرم گرم بگیرد و خواهرانه با آنها برخورد کند، متنفر است. این موضع را می‌تواند به این گونه مطرح کند که : من از این که همسرم با دختران و زنان نامحرم ؛ هر کسی که می‌خواهد باشد، در فامیل یا غیرفامیل باز و خواهرانه برخورد کند، متنفرم.

اما اگر می‌خواهد پاسخی بگیرد که تا اندازه ای مطمئن باشد جواب اصلی است؛ نه جواب ساختگی ، لید این گونه بپرسد : به نظر شما با توجه به این که آداب معاشرت حکم می‌کند که انسان به گونه‌ای با دیگران برخورد کند که او را متحجر و بی‌ادب نخوانند، یک مرد در روابطش با نامحرم چگونه باید باشد ؟ اگر این نامحرم، دختر عمومی شما باشد چه ؟ شما چه فرقی بین نامحرم فامیل و غریبه می‌گذارید؟ به نظر شما نباید بین اینها فرقی گذاشت؟

این نوع گفتگو، با گفتگوی نوع اول بسیار متفاوت است. اگر چند سؤال این چنینی در گفتگو باشد، طرف مقابل مجبور است چیزی را که به آن اعتقاد دارد رو کند ؛ چرا که نمی‌داند موضع شما چیست ؟ البته این نوع سؤال کردن هم وقت می‌برد؛ یعنی باید قبل از خواستگاری سؤالهای این چنینی را بر اساس معیارها تنظیم کرد.

ب) ادبیات سؤالها، متفاوت با اعتقاد ما

به عقیده بنده هیچ عیبی ندارد که دختر یا پسر ، ادبیات سؤالها را به گونه ای تنظیم کنند که از ظاهر سؤال ، خلاف آن چه که بدان اعتقاد دارند برآید ؛ مثلاً اگر در سؤال قبلی دقت کرده باشید ، دختر به جای این که بگوید نظر شما درباره روابط نامحرم چیست ، گفت: به نظر شما با توجه به این که آداب معاشرت حکم می‌کند که انسان به گونه‌ای با دیگران برخورد کند که او را متحجر و بی‌ادب نخوانند، یک مرد در روابطش با نامحرم چگونه باید باشد ؟ یعنی سؤال را به گونه ای مطرح کرد که گویا خودش ، اعتقاد به باز بودن

روابط در میان یک زن و مرد نامحرم دارد.

شاید برخی بگویند این ، یاد دادن فریب است ؛ اما این گونه سؤال کردن ، محک زدن صداقت است . اگر طرف مقابل صادق باشد ؛ بدون این که برایش مهم باشد که موضع من در این زمینه چیست ، همان حرفی را می زند که در دلش هست . اگر او، در پاسخ به این سؤال گفت: به نظر من روابط باید باز و صمیمی باشد ، دوحالت بیشتر ندارد. یا اعتقاد خودش را گفته که برای من خوب است و نظر طرف مقابلم را فهمیده‌ام، یا این که اگر چه خودش اعتقاد به روابط بسته داشته ؛ اما با توجه به نوع سؤال کردن من، حس کرده که من اعتقاد به روابط باز دارم و این گونه جواب داده . . . خوب، این هم نشان دهنده عدم صداقت اوست و چنین فردی هم به درد زندگی نمی خورد؛ چرا که صداقت، یکی از بزرگترین سرمایه های زندگی مشترک است.

ج) تنظیم زمان گفتگو، به اندازه فهم معیارها و روحیه های یکدیگر

از طولانی شدن جلسات گفتگو هم نترسید . یک ساعت، دو ساعت یا یک جلسه و دو جلسه . هر حرفی که دارید با منطق و درایت ، همین ابتدا بزنید . بعضی از دخترها از این که به پدر و مادرشان بگویند من باید یک جلسه دیگر با این پسر حرف بزنم ، خجالت می کشند. خجالت ندارد. می خواهید یک زندگی را شروع کنید . شوخی که نیست. باید به اندازه ای حرف بزنید که بتوانید روحیه ها و معیارهای یکدیگر را برای زندگی بفهمید.

د) تبادل احساسات ممنوع

در ضمن، این نکته را هم فراموش نکنید که جلسه گفتگوی خواستگاری ، برای فهم روحیات و شرایط دو طرف می باشد؛ نه جلسه ای برای تبادل احساسات . نه خودتان از عبارات احساسی و عاطفی استفاده کنید و نه گول جمله های احساسی طرف مقابل را بخورید . کاملاً جدی و منطقی صحبت کنید . گاهی می شود که پسر می گوید واقعاً من از این که افتخار خواستگاری شما نصیبم شده ، خیلی

خوشحالم. اگر چه می‌دانم لیاقت همسری شما را ندارم؛ اما باور کنید دیشب خواب دیدم که خانمی با چادری سفید و قامتی رشید به نزد آمد و گفت.... به اندازه یک شاهی هم برای این حرفها ارزش قائل نباشید.

حالا برای این که تا اندازه ای شما را در چینش سؤالهای خواستگاری کمک کرده باشم، در چند بخش، سؤالات خواستگاری را به عنوان نمونه می‌آورم.¹ قبل از شروع این قسمت، بهتر است نکاتی را متذکر شوم.

چینش این بخشها از اول تا به آخر به این معنا نیست که شما هم از اولین بخش و اولین سؤال، شروع کرده و به آخرین قسمت خاتمه دهید. اصلاً بهتر است سؤالات به صورت پراکنده پرسیده شود تا از حالت کلیشه ای بیرون بیاید. در ضمن این سؤالات فقط نمونه‌ای از سؤالات است. شما می‌توانید سؤالات دیگری را هم به این مجموعه اضافه کنید. شاید بتوان گفت که وظیفه اصلی این بخش، خط دهی به شما، در جهت تنظیم سؤالات مفید برای جلسه خواستگاری است.

سؤالات خواستگاری

بخش اول: سؤالات مربوط به آینده زندگی

1. به نظر شما مهمترین عامل موفقیت در زندگی چیست؟
2. افکار مذهبی همسران و خانواده او، چقدر برای شما اهمیت دارد؟
3. چه صفاتی را برای همسر آینده خود لازم می‌بینید؟
4. نظر شما در مورد مراسم عقد و عروسی چیست؟
5. نظر شما درباره مهریه چیست؟
6. زندگی در شهرهای دیگر را چگونه می‌بینید؟

1. در این قسمت، از جزوه راهنمای استاد معمار منتظرین، کمال استفاده را کردم.

7. آیا آمادگی دارید کمبودهای اقتصادی همسر و خانواده او را نادیده بگیرید؟ تا چه اندازه؟

بخش دوم: سوالات مربوط به خانواده همسر¹

1. از نظر اجتماعی، خانواده شما چه ایده‌هایی دارند؟ (مثلاً در مورد جامعه، مردم، مشکلات، حکومت و...)
2. سطح فرهنگی و طرز تفکر خانواده خود را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
3. خانواده شما تا چه اندازه به امور مذهبی پای‌بندی دارند؟
4. خانواده شما قدیمی، متجدد یا معمولی هستند؟
5. خانواده شما تا چه اندازه به شادی و نشاط اهمیت می‌دهند و اصولاً انسانهای شادی هستند یا گرفته؟
6. افراد خانواده شما، برای درد دل کردن، چه کسی را انتخاب می‌کنند؟
7. میزان دل‌بستگی شما به پدر و مادرتان، چه اندازه است؟
8. به کدام یک از اعضای خانواده‌تان علاقه بیشتری دارید؟
9. نگاه خانواده و فامیل به شما چگونه است؟
10. عکس‌العمل پدر و مادرتان در مقابل شکستهای شما در زندگی چیست؟
11. در خانواده، چه کسی را برای درد دل کردن انتخاب می‌کنید؟ چرا؟
12. آیا با اعضای خانواده دعوا هم می‌کنید؟ بیشتر با چه کسی و بر سر چه مسائلی؟

1. شاید به نظر برسد که این بخش فایده چندانی ندارد؛ چرا که هیچ کس از خانواده خود بد نمی‌گوید؛ اما اولاً انسان‌های زیادی هستند که صادقانه، هر چه از خانواده خود بدانند می‌گویند. ثانیاً بنا نیست که هر چه طرف مقابلتان از خانواده گفت، قبول کنید. وقتی سخنان او را شنیدید و در هنگام تحقیق از خانواده او هم پرس و جو کردید، آن وقت می‌توانید با مقایسه آن چه در تحقیق به دست آمده و آن چه او گفته، محکی برای صداقت او بیابید.

بخش سوم: سؤالات مربوط به مسایل اقتصادی

1. نظر شما درباره کار کردن همسران در خارج از خانه چیست؟
2. چه کاری را برای اشتغال یک زن مناسب می‌دانید؟
3. تصور شما از صرفه جویی و قناعت چیست؟
4. چه اندازه به صرفه جویی و قناعت در زندگی معتقد هستید؟
5. شما مایلید همسران چه نکاتی را در خرید لوازم زندگی رعایت کند؟

بخش چهارم: سؤالات مربوط به مسائل شخصی

1. سن، محل تحصیل، رشته تحصیلی؟
2. آیا بیماری خاصی داشته یا دارید؟
3.؟ هر سؤالی که در مسائل شخصی برایتان مهم است.

بخش پنجم: سؤالات مربوط به مسایل فرهنگی و سیاسی

1. آیا قصد ادامه تحصیل دارید یا نه؟ چرا؟
2. (در صورت مثبت بودن پاسخ سؤال قبل) در چه رشته‌ای قصد ادامه تحصیل دارید؟ چرا؟
3. در طول سال، چند کتاب غیر درسی می‌خوانید؟
4. مطالعات شما بیشتر در چه زمینه‌هایی است؟

5. بهترین کتابهایی را که تا به حال خوانده‌اید، نام ببرید. چرا این کتابها از نظر شما بهترین است؟
6. معمولاً چه نشریاتی مطالعه می‌کنید؟ چرا؟
7. چند نفر از نویسندگان و شخصیت‌های محبوب و مورد احترامتان را نام ببرید؟
8. چرا این شخصیتها از نظر شما قابل احترام هستند؟
9. شما تا چه اندازه معتقد به حزب و جناح در عرصه سیاسی هستید؟
10. نظر شما درباره حکومت فعلی چیست؟
11. فکر می‌کنید مشکلات اصلی جامعه فعلی ما چیست؟
12. کدام گروه سیاسی را بیشتر دوست دارید؟ چرا؟
13. به کدام یک از فیلمها و سریالهایی که تا کنون دیده‌اید، علاقه‌مندید؟ چرا؟
14. آیا در میان بازیگران سینما، شخصیت محبوبی برای شما هست؟ چه کسی؟ چرا؟
15. شما تا چه اندازه به «مد» اهمیت می‌دهید؟ اگر مجبور باشید تا یک سال با یک تیپ در فامیل حاضر شوید، چه حالی به شما دست می‌دهد؟
16. مشکلات را تا چه اندازه حاضرید تحمل کنید؟
17. احساس می‌کنید تاب تحمل چه مشکلی را ندارید؟

بخش ششم: سؤالات مربوط به مسایل روحی و عاطفی

1. از چه نوع افرادی احساس ناراحتی و انزجار می‌کنید؟
2. اجتماعی بودن در نظر شما یعنی چه؟

3. خودتان را تا چه اندازه اجتماعی می‌دانید؟
4. در اصلاح دیگران چگونه عمل می‌کنید و نوع واکنش‌های شما در مقابل مشکلات چگونه است؟
5. چقدر خودتان را انسان خونسردی می‌دانید؟
6. حد خونسردیتان تا کجاست و شما کی عصبانی می‌شوید؟
7. در موقع عصبانیت چه می‌کنید؟
8. منطقی بودن در زندگی یعنی چه؟
9. شما چقدر منطقی هستید؟
10. دروغ گفتن را در چه مواردی جایز می‌دانید؟
11. در چه مسائلی سخت‌گیر و بسیار حساس هستید؟
12. در مقابل انتقادات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهید؟
13. چگونه از دیگران انتقاد می‌کنید؟
14. آیا شیوه انتقادی شما یکسان است یا برای افراد مختلف، متفاوت است؟ مثال بزنید.
15. خود را انسان شادی می‌دانید یا افسرده؟
16. چه مسأله‌ای بیشتر از همه چیز شما را خوشحال می‌کند؟
17. مسیر تصمیم‌گیری، در زندگی شما چگونه است؟ به صورت مستقل تصمیم می‌گیرید یا با مشاوره؟
18. اصولاً در تصمیم‌گیری انسان مقتدری هستید یا مردود؟ سخت تصمیم می‌گیرید یا راحت؟
19. نظر چه کسی در تصمیمتان مؤثر است؟ تا چه اندازه؟ چرا؟

بخش هفتم: سوالات مربوط به مسائل مذهبی

1. تا چه اندازه خدا را در زندگی خود دخالت می‌دهید؟
2. تلاش شما برای آشنایی با دینتان چه قدر بوده و اصلاً میزان آشنایی خودتان را از مسائل دینی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
3. تمایلات مذهبی همسران تا چه اندازه برای شما اهمیت دارد؟
4. عفت، حیا و غیرت یعنی چه؟
5. این امور، در زندگی شما چقدر دخالت داشته و اهمیت دارد؟
6. رعایت حجاب را تا چه اندازه لازم می‌دانید؟
7. با توجه به آداب معاشرت، نظر شما درباره میزان ارتباط با یک نامحرم چیست؟
8. اگر یکی از رفقایان به منزل ما بیاید، شما دوست دارید که همسران با او چگونه برخورد کنند؟
9. شما میان نامحرمی که جزو فامیل است با دیگر نامحرمان تا چه اندازه تفاوت قائلید؟
10. شرکت در مجالس مذهبی را تا چه اندازه جزو زندگی می‌دانید؟
11. اگر نماز همسران به جهت ناراحت نشدن کسی قضا شد، چه حالی به شما دست می‌دهد؟

بخش هشتم: اساسی‌ترین سوالات خواستگاری

1. چه توقعاتی از زندگی آینده خودتان دارید؟
2. در زندگی به کجا می‌خواهید برسید؟
3. چه توقعات مهمی از همسر آینده خود دارید؟
4. بزرگترین آرزوی زندگی‌تان چیست؟

13. مشاوره، قبل از پاسخ

ما در اسلام، سنت خوب فراموش شده‌ای داریم که کمتر کسی به آن توجه جدی دارد. مشاوره، یکی از اصولی است که حضرت علی 7 درباره‌ی آن می‌فرماید: «لَا مُظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوِرَةِ»¹، هیچ پشتوانه‌ای مثل مشورت کردن نیست.

چه خوب است که شما در مسأله ازدواج، این سنت را پیاده کنید. چه اشکالی دارد که هر دو طرف به صورت جداگانه و با هم پیش یک مشاور مطمئن بروند. در بسیاری از موارد، راهنمایی یک مشاور باعث می‌شود که دو طرف به نکته‌ای برسند که قبل از آن، هیچ توجهی به آن نمی‌کردند.

با کمال تأسف باید گفت که فرهنگ مشاوره به قدری در میان خانواده‌های ما غریب است که برخی، مطرح کردن آن را هم اهانت می‌دانند. هر چه که باشد، دو طرف ازدواج، دو جوان کم تجربه‌ای هستند که ممکن است خیلی راحت تحت تأثیر احساسات و یا کم تجربگی خود قرار بگیرند. بنده با نهایت احترامی هم که به پدر و مادرها می‌گذارم می‌گویم که بسیاری از پدر و مادرها هم نمی‌توانند نقش یک مشاور کامل را برای فرزندان‌شان ایفا کنند؛ اگر چه معتقدم که پدر و مادر تا اندازه‌ی زیادی می‌توانند در مسیر تصمیم‌گیری صحیح به فرزندشان کمک

1. نهج البلاغه، قصار 113.

کنند.

گاهی اتفاق افتاده که دو نفر ، یکدیگر را انتخاب کرده و همه چیز را در نزد خود تمام شده حساب می کردند؛ اما همین که یک مشاور با آن دو صحبت کرده، تازه به این نتیجه رسیده‌اند که اختلافاتی با هم دارند که با وجود آنها، نمی‌توانند با هم در زیر یک سقف زندگی کنند.

14. تحقیق، تحقیق، تحقیق

این که این نکته را سه بار تکرار می‌کنم، به جهت اهمیت زیادی است که دارد. در مواردی ممکن است ما با هر شگردی که در دو نکته قبل به کار می‌بریم، به هر حال طرف مقابل، آن قدر زیرک باشد که ما نتوانیم به آن چه در درونش می‌گذرد، پی ببریم؛ اما تحقیق، اگر به صورت اصولی انجام بگیرد، می‌تواند تمام کننده دو نکته قبل باشد.

در تحقیق، باید دو نکته مهم را در نظر گرفت. اولین نکته، شیوه پرسش در تحقیق است و دومین نکته هم میدان تحقیق.

شیوه پرسشی که برخی، برای تحقیق در نظر می‌گیرند، خیلی خیلی ساده انگارانه است.

خواستگار، از توزیع کنندگان مواد مخدر در محله خودش است و با هزار زور و زحمت، خود را پسری سالم و سرحال جلوه داده. از گفتگوی خواستگاری هم با موفقیت بیرون آمده و دختر و خانواده او از وضعیتش مطلع نشده‌اند. در خلوتش که بروی، با دُمش در حال شکستن گردوست. از خوش حالی نمی‌داند عربده بکشد یا کله ملق بزند. پدر دختر هم که خود را آدم باتجربه ای نشان می‌دهد، نظر دخترش را پرسیده و او جواب مثبت خود را اعلام کرده است

اما ؛

پدر، بادی به غنغب می اندازد و می گوید: باید حتماً تحقیق کرد.

مادر هم حرف او را تأیید می کند. فردا شب، کمی که کوچه خلوت شد، برای تحقیق به محله پسر می رود. خانه پسر را پیدا می کند. زنگ چند خانه آن طرفتر را می زند. عده ای در زیرزمین خانه، مشغول ساختن خود هستند. با شنیدن زنگ، بساط دود و دَمشان به هم می ریزد. پسر صاحبخانه، کمی سر و روی خود را مرتب می کند و دم در می آید. در باز می کند. پدر دختر سلام می دهد. او هم با دستپاچگی جوابش را می دهد. چند روز پیش، خواستگار، به همین پسر همسایه، مواد مخدر قسطی داده و او حسابی از دستش راضی است.

پدر دختر می گوید: ببخشید این وقت شب مزاحم شدم.

جوان می گوید: خواهش می کنم. بفرمایید.

پدر می گوید: می خواستم ببینم. پسر همسایه تان چطور پسری است؟

جوان می گوید: کدام همسایه.

پدر، با دست به در خانه خواستگار اشاره می کند و می گوید: راستش را بخواهید امر خیری در پیش است و ...

جوان، بدون این که اجازه دهد پدر حرفش را ادامه دهد، می گوید: به به! خوش به حالتان. نمی دانید چه پسر بامعرفتی است.

پدر، خوشحال می شود و جوان هم با آب و تاب ادامه می دهد: باور کنید بخت، خودش به در خانه تان آمد. هر چقدر هم که زیر این گنبد کبود را بگردید، نمی توانید پسری به خوبی او پیدا کنید. اگر هم کل این محله را زیر و رو کنید، کسی پیدا نمی شود که بهتر از من، او را بشناسد. از بچگی تا به حال با هم بوده ایم و با هم بزرگ شده ایم.

پدر، تشکر می کند و به خانه برمی گردد. وقتی به خانه می رسد، لبخندش نشان از مثبت بودن تحقیقات دارد.

بنده، لطیفه تعریف نمی کنم. تجربیاتم را به صورت این داستان وارها می آورم. آخر کسی نیست که به این پدر بگوید که مرد! مگر

خوب بودن، از نظر همه یکی است؟ آن کسی که از نظر تو خوب است، شاید از نظر یک نفر دیگر، پست ترین آدم باشد. شاید شخصی

از نظر یک نفر، خوب باشد و از نظر تو، نام انسان هم برایش اضافه باشد. چرا به این سادگی تحقیق می‌کنیم؟ باید سؤالهای تحقیق را هم مثل پرسشهای خواستگاری، توضیحی پرسید؛ مثلاً باید پرسید روابط اینها با همسایه‌ها چگونه است؟ مجالسشان را چگونه برگزار می‌کنند؟ دخترهایشان چگونه در خیابان ظاهر می‌شوند؟ و... لازم به ذکر است که بگوییم شما می‌توانید در تحقیق، از برخی سؤالهایی که به صورت نمونه در نکته سیزدهم آوردم استفاده کنید تا از صداقت و عدم صداقت او را در پاسخگویی مطلع شوید.

نکته دوم، میدان تحقیق بود. برخی برای تحقیق به یکی دو همسایه سر می‌زنند و هر چه که آنها گفتند، ملاک تصمیم خودشان قرار می‌دهند. در حالی که این اشتباه محض است. باید تحقیق را به گونه‌ای انجام داد که اطمینان حاصل شود افرادی که ما از آنها تحقیق کرده‌ایم، قصد و غرضی نداشته‌اند. ممکن است یکی از همین همسایه‌ها، با خانواده طرف مقابل اختلافی داشته و بین آنها کدورتی به وجود آمده باشد. همسایه هم که منتظر انتقام‌گیری است، زهر خود را در تحقیق می‌ریزد و می‌گوید: نمی‌دانید اینها چه آدمهای فضولی هستند. شکر خدا که برای تحقیق آمدید. اگر با این خانواده وصلت کنید، هر روز باید گریه فرزندتان را تماشا کنید. اینها که در زندگی خصوصی همسایه‌ها دخالت می‌کنند، مگر می‌شود در زندگی داماد و عروسشان دخالت نکنند؟ در تحقیق، باید به سراغ چند دسته رفت:

1. همسایه‌ها: اگر خانواده طرف مقابل، به تازگی محله‌شان را عوض کرده‌اند، حتماً به سراغ همسایه‌های قدیمی هم بروید. گاهی همسایه‌های قدیمی، چیزهایی می‌دانند که روح همسایه‌های جدید از آن بی‌خبر است. اصلاً در بسیاری موارد، اتفاق افتاده که خانواده‌ای به جهت آبروریزی غیر قابل‌تحملی که یکی از اعضایشان به وجود آورده، محله‌شان را تغییر داده‌اند.
2. رفقا: در این جا هم باید به سراغ رفقای مختلفی رفت؛ رفقای مدرسه، دانشگاه و رفقای محله. بسیاری از مسائل وجود دارد که رفقا می‌دانند و خانواده نمی‌دانند. البته شاید رفقا به این راحتی حرف نزنند؛ اما اگر همان شیوه‌ای را که در شیوه گفتگوی خواستگاری گفتم، در این جا هم پیاده کنید، جوابهای مطمئن‌تری خواهید گرفت.

3. معلمان و استادها: معلمان به جهت ارتباط دائمی با شاگردانشان که معمولاً همراه با تجربه و پختگی است، می‌توانند در راه شناخت طرف مقابلمان کمک خیلی مؤثری داشته باشند.
4. مدیریت مدرسه و دانشگاه: بنده اصلاً عیب نمی‌دانم که در مسیر تحقیق، خانواده دو طرف، سری به کمیته انضباطی بزنند. مگر چه می‌شود؟ برخی از مسائل را نه رفقا می‌دانند و نه اساتید؛ اما کمیته انضباطی می‌داند. شاید در پرونده انضباطی این پسر یا دختر، چیزی ضبط شده باشد که نظر شما را به کلی درباره طرف مقابلتان تغییر دهد. اگر هم پسر یا دختر فارغ التحصیل شده اند، برای اطلاع از گذشته او انجام این کار بسیار پرفایده است.
5. هم اتاقی: افرادی را که مدتی در حجره های طلبگی یا اتاقهای دانشجویی زندگی کرده اند، می‌توان از طریق هم اتاقی‌هاشان به خوبی شناخت. تحقیق از این افراد را به این راحتی از دست ندهیم.
6. همکار: رئیس اداره، همکار، همسایه کاری برای کسی که مثلاً مغازه دار است، حتی آبدارچی اداره، افراد خوبی هستند برای این که بتوان به برخی از روحیات طرف مقابل دست یافت.
7. کلانتری محله: نخندید. اصلاً هم خنده ندارد. وقتی یک اداره می‌خواهد کسی را به استخدام خود در بیاورد، یکی از مدارکی که طلب می‌کند، عدم سوء پیشینه از کلانتری محل است. کدام اداره؟ اداره‌ای که به راحتی می‌تواند پس از استخدام، اگر به سابقه سوء یا رفتار زشتی از کارمندش دست یافت، او را اخراج کند. نه رئیس اداره و نه کارمندان این اداره، بنا نیست که با این کسی که می‌خواهد استخدام شود، زندگی کنند و پایه‌های آینده‌شان را بر اساس استخدام او بچینند.
- دختر یا پسری که بناست عمرشان را، زندگیشان را با هم معامله کنند، بناست یک عمر در زیر یک سقف با هم زندگی کنند، بناست پدر یا مادر آینده فرزندان‌شان را انتخاب کنند، نباید بدانند که همسرشان کیست و چه ویژگیهایی دارد؟ مگر این همه مطلب را در روزنامه‌ها نخوانده‌اید که چه تعداد دختر و پسر بر سر یکدیگر در مسأله ازدواج کلاه‌هایی به گشادی دهانه آتشفشان گذاشته و زندگی طرف مقابلشان را به آتش کشیده‌اند؟ در بسیاری از این موارد اگر یک تحقیق خوب و جامع انجام می‌گرفت و خانواده‌ها به

سادگی از کنار مسأله تحقیق نمی‌گذشتند، این اتفاقها نمی‌افتاد.

متأسفانه برخی از پدران و مادران می‌گویند ما حال این همه تحقیق را نداریم . من هم به اینها می‌گویم لطف کرده و چند قدمی در راهروی دادگاه‌ها قدم بزنید تا بدانید که اگر حال این تحقیق را نداشته باشید، چه عاقبتی را باید تحمل کنید . چقدر پدر و مادری هستند که به جهت شکست دختر یا پسرشان در مسأله ازدواج، مزه زندگی در کامشان تلخ‌تر از زهر هلاهل شده! شما را به جوانی تان قسم که گول ظاهر را هم نخورید . اگر گفتند فلانی مسجدی است و نماز خوان ، تحقیق را رها نکنید . در مسجدی‌ها هم انسان بد، گیر می‌آید. خیلیها گول ظاهر را خوردند؛ اما بعد فهمیدند که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند. راستی، تا یادم نرفته بگویم که گول آشنا بودن را هم نخورید . وقتی کسی از فامیل ؛ حتی نزدیکترین آنها هم طرف شما هستند ، تحقیق را رها نکنید . شما از بسیاری از رفتارهای برادران هم آگاه نیستید ؛ چه برسد به فامیل . در فامیل اگر حساسیت بیشتری در تحقیق به خرج نمی‌دهید، حداقل کم نگذارید.

حالا اگر کسی واقعاً به این نکات توجه کرده باشد، متوجه می‌شود که دخترها و پسرهایی که قبل از ازدواج، به بهانه شناخت با هم ارتباط برقرار می‌کنند، چقدر به بی‌راهه می‌روند. اگر واقعاً قصدت شناخت طرف مقابل باشد و نه چیز دیگری و اگر کمی صادقانه این مطالب را بخوانی، تصدیق خواهی کرد که راه شناخت، آن نیست که بعضی طی می‌کنند.

15. توسل، توسل، توسل

باعتقاد بنده این نکته بر تمام این پانزده نکته حکومت می‌کند. به نظر می‌رسد که اگر انسان نخواهد در هیچ کدام از مسائل زندگی، به اهل بیت: توسلی داشته باشد، در ازدواج باید متوسل شود؛ چرا که هر چقدر هم که آن چهارده نکته را به دقت انجام دهید، باز هم احتمال این که اشتباه کنید هست؛ پس باید تکیه گاه مطمئنی پیدا کرد. آن تکیه گاه مطمئن، چیزی جز آستان مقدس اهل بیت: نیست. از ابتدا تا انتهای مسأله ازدواج، توسل را فراموش نکنید. وقتی خواستید جواب مثبت هم بدهید، به در خانه اهل بیت معصومین: بروید و بگویید که من وظیفه‌ام را انجام داده‌ام، احساسی و عاشقانه تصمیم نگرفتم؛ معیارهایم را فراموش نکرده‌ام؛ تحقیق کرده‌ام، پیش مشاور رفته‌ام و حالا به این نتیجه رسیده‌ام که این شخص به دردم می‌خورد. این، نتیجه‌ای است که من به آن رسیده‌ام؛ اما شما که مظهر علم خدا هستید و صلاح و فساد کلام را بهتر از من می‌دانید، اگر واقعاً این مورد به صلاح من نیست و ما نمی‌توانیم زندگی موفق‌تری را با هم شروع کنیم، خودتان قبل از ازدواج به هر بهانه که شده، آن را منتفی کنید. اگر هم به هر دلیلی در زندگی دچار مشکل شدم، مشکلات زندگی را مایه رشد من قرار دهید.

جدایی از اهل بیت : و اعتماد بر یافته های خویش در مسأله ازدواج، چیزی نیست که بگویم امتحانش مجانی است . این امتحان، گاهی آن قدر گران تمام می شود که باید گفت، قیمت آن، یک زندگی است.

البته این نکته را هم ناگفته نگذارم که بنده، روش برخی از جوانان را هم نمی پذیرم که می گویند ما همه چیز را به دست اهل بیت : سپرده ایم، هر چه آنها صلاح بدانند. نه تحقیقی می کنند، نه معیاری در نظر می گیرند، نه صحبتی می کنند. می گویند اگر صلاح باشد، خودشان منتفی می کنند. نخیر، این گونه نیست. توسل به اهل بیت : اگر به جای وظیفه ما نشست، بدانید که اشتباه است ؛ یعنی اگر کسی در یک مسأله، وظیفه ای بر عهده دارد و آن را انجام ندهد و بگوید واگذار به خدا و اهل بیت کردم ، یا نمی فهمد و یا سر خود را شیره می مالد. مثل این می ماند که مادر کسی تصادف کرده باشد و در گوشه خیابان با دست و پای شکسته در خون خودش بغلطد، دو قدم آن طرف تر هم پسرش دست به دعا ایستاده باشد که خدایا مادرم را حفظ کن!!!

تذکر این مسأله هم ضروری است که با توجه به معارف قرآن و اهل بیت معصومین : انسان در هر شرایطی می تواند، با استفاده درست از لحظات زندگی، مسیر انسانی خود را طی کند ؛ پس اگر کسی را برای زندگی انتخاب کردید و پس از ازدواج فهمیدید آن چه می خواستید نیست، زندگی را به آخر رسیده حساب نکنید. زندگی، هیچ وقت به بن بست نمی رسد؛ مگر آن که خودمان این بن بست را در مقابل خودمان بسازیم. ما باید از هر موقعیتی در جهت کمال و رشد انسانی خود استف اده کرده و تنها به بندگی و انجام وظیفه خود در مقابل خداوند بیندیشیم. چه بسیار انسانهای خوبی که همسر خوب ، نصیبشان نشد و چه بسیار انسانهایی که به جهت صبر بر مشکلات زندگی به بالاترین درجات انسانیت رسیدند.

یک بار خانمی برای مشاوره پیش بنده آمد و از همسرش نالید . خود را انسان بدبختی می دانست. گفتم: مگر کسی که دچار همسر بد می شود، بدبخت است؟

گفت: مگر بدبخت نیست؟

گفتم: العیاذ بالله امام حسن 7 هم بدبخت است؟

گفت: چطور؟

گفتم: همسر او که قاتلش شد؛ اما از خوشبخت‌ترین انسانهای روی زمین هم بود.

گفتم: امام جواد 7 چه؟ او هم که همسرش قاتلش شد؛ اما...

رفت و یک بار دیگر آمد. دیگر احساس بدبختی نمی‌کرد. می‌گفت در میان صحبتهایتان، آن چه درباره امام حسن 7 گفتید، عجیب

مرا در فکر فرو برد و آرامم کرد.

البته، در بحث قواعد زندگی مشترک درباره این مسأله، بحث بیشتری کرده‌ایم.

توجه، توجه

لبتوجه به این پانزده نکته ، باید بگویم که متأسفانه ازدواج در جامعه ما ، این گونه اصولی و قاعده مند پیش نمی‌رود و نتیجه اش هم تل انبار ازدواجهای ناموفق و فرزندان طلاق است که روز به روز بیشتر می‌شود.

بگذارید در پایان، یک جمله قصار از خودم بگویم. بنده معمولاً به کسانی که برای مشاوره ازدواج می‌آیند، می‌گویم: «حواستون باشد

که ازدواج "زیر شلوار" نیست». می‌گوید: یعنی چه؟ می‌گویم: زیر شلوار را که آدم می‌خواهد بخرد، اگر دقت هم نکرد و خرید ، اتفاقی

نمی‌افتد. پسندید، پسندید؛ اگر هم نپسندید، آن را نمی‌پوشد؛ اما ازدواج این طور نیست که اگر نپسندید، به همین راحتی بگوید: خب

این نشد، حالا یک نفر دیگر. بویژه فرصت اول ازدواج برای دختر خانم‌ها به شدت حیاتی است؛ پس خیلی باید دقت به خرج بدهند.

بنده امیدوارم که شما و همه جوانان و هم چنین خانواده ها به هوش باشند و مسأله ازدواج و انتخاب همسر را از مسایل پیش پا

افتاده زندگی به حساب نیاورند

پاسخ به پرسشها

سوالات در زمینه انتخاب همسر خیلی زیاد است؛ تلاش بنده در گزینش سؤالها آن بود که پرسشهایی را انتخاب کنم که عمومی باشد.

پرسش اول: معیارهای ازدواج

تمام حرفهایی که در آن پانزده نکته گفته شد، حرفهای کلی بود. به ما بگویید معیارهای صحیح در یک ازدواج موفق

چیست؟

اول: فکر نمی‌کنم تمام حرفها کلی بود. بنده سعی کردم که مسیر انتخاب صحیح را در آن پانزده نکته خیلی دقیق و قدم به قدم

نشان دهم.

دوم: گاهی هم به معیارهای اشتباه و صحیح اشاره کردم؛ اما بحثی را که شما به آن اشاره کردید، نیازمند یک جلسه مستقل است.

شما می‌خواهید درباره معیارهای صحیح انتخاب همسر از نظر اسلام ، مطالبی بدانید که کاملاً درخواست

عاقلانهای است. بنده در این پانزده نکته، به دنبال این بودم که بگویم؛ چه مقید به مسائل مذهبی باشید و چه نباشید، برای این که بتوانید گزینش درستی داشته و به اصطلاح «کُفُو» خود را انتخاب کنید، باید این پانزده نکته را رعایت کنید. مخاطب آن پانزده نکته، همه جوانان بودند؛ نه قشر خاصی از آنها.

سوم: ان شاء الله در بحثی مستقل، به معیارهای انتخاب همسر از نظر اسلام خواهیم پرداخت؛ اما کسانی هم که می خواهند در این زمینه مطالعه کنند، می توانند به دو کتاب ذیل مراجعه کنند:

1. امینی، ابراهیم؛ انتخاب همسر؛ انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم..

2. مظاهری، علی اکبر؛ جوانان و انتخاب همسر؛ همان ناشر.

پرسش دوم: هدف ازدواج

اصلاً هدف از ازدواج چیست و چگونه ازدواج می تواند انسان را در مسیر تقرب الهی قرار دهد؟

انسان، دو نوع نیاز دارد که ازدواج، به هر دوی آنها تا اندازه ی زیادی پاسخ می دهد. یکی نیاز جسمانی است؛ آدم غذا می خورد؛ آب می نوشد و به ازدواج هم برای ارضای غرایز جنسی نیاز دارد. یکی از دلایل ازدواج، غلبه بر تمایلات جنسی و جهت دادن به آنهاست. آرامش هم یک نیاز روحی است که باز هم ازدواج به این نیاز تا اندازه ی زیادی پاسخ می دهد. قرآن درباره همسر می فرماید: «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»¹ شما به وسیله همسران آرامش می یابید.

انسان، در مسیر قرب الهی نیازمند آرامش است و ازدواج، یکی از عوامل اصلی آرامش. اگر ازدواج، به معنای واقعی خود شکل بگیرد، می دانید چه اتفاقی می افتد؟ به این مثال دقت کنید. یکی از علما می گفت: ما در طول روز که در خانه به سر می بریم، به دلیل وجود صداهای فراوان، صدای تیک تیک ساعت را نمی شنویم؛ اما همین که شب می شود و می خواهیم بخوابیم، صدای تیک تیک ساعت به

گوشمان می‌رسد. این صدا، در روز هم بود؛ اما ما نمی‌شنیدیم؛ چون صداهای دیگری هم وجود داشت؛ حالا صداهای دیگر رهایمان کرده‌اند و ما به راحتی صدای تیک تیک ساعت را می‌شنویم. ایشان می‌گفتند: همیشه خدا انسان را به سوی خود فرا می‌خواند؛ ولی ما به دلیل نداشتن آرامش، صدای «بیا بیا»ی خدا را نمی‌شنویم؛ اما وقتی ازدواج می‌کنیم و به آرامش می‌رسیم، صدای «بیا بیا»ی خدا را می‌شنویم. ازدواج، یک وظیفه دینی و انسانی است؛ همان طور که نماز خواندن هم یک وظیفه دینی است. انسان، وقتی انجام وظیفه کرد، به خدا نزدیک می‌شود؛ البته این در صورتی است که ازدواج، به معنای واقعی خود شکل بگیرد. خیلی از ازدواج‌ها اسمشان ازدواج است و واقعیتشان افتراق. ازدواج، یک عرصه خوب برای تجربه بیرون آمدن از منیت است؛ اما خیلی‌ها با ازدواج، تازه به من می‌رسند و منیت‌هاشان گل می‌کند. اینها با ازدواج از خدا دور می‌شوند. درست است که در روایت داریم هر کس که ازدواج کند، نصف دینش را ادا کرده^۱؛ اما این، درباره ازدواج‌های واقعی است؛ نه افتراقها.

پرسش سوم: ازدواج و قسمت

با توجه به این که می‌گویند ازدواج، قسمت است و هر کسی را که به نامت نوشته باشند، همان همسر تو می‌شود، این بحث‌ها چه فایده‌ای دارد؟

این حرف را ما و شما بسیار شنیده‌ایم؛ اما به این راحتی نمی‌شود آن را پذیرفت. رواج این اعتقاد در میان مردم هم دلیلی بر صحت آن نیست.

اگر منظور از قضا و قدر، همان است که در روایات ما آمده، ازدواج هم از دایره قضا و قدر بیرون نیست؛ اما قضا و قدری که اسلام می‌گوید، با قضا و قدری که مردم می‌گویند، زمین تا آسمان متفاوت است و فقط اشتراک اسمی دارند. برای درک این تفاوت، بهتر است به صورت گذرا، قضا و قدر را از نگاه مردم و اسلام بررسی کنیم.

در آن چه مردم می گویند « قسمت »، اختیار انسان هیچ دخالتی ندارد . می گوید: قسمت تو این شخص است ، خودت را هم که بگشی، کسی جز او نصیب تو نمی شود.

اما اختیار، در قضا و قدری که اسلام می گوید، از اجزاء اصلی است . این گونه نیست که من دست به هیچ کاری نزنم و بگویم سرنوشت من این است؛ چه تلاش بکنم؛ چه بیکار بنشینم. این اعتقاد، با روح اسلام هیچ تناسبی ندارد.

کسی از حضرت علی 7 پرسید: آیا مسیر ما به سوی «شام»، به قضا و قدر خداوند است. حضرت در جواب او فرمودند: وای بر تو! تو گمان کردی که قضا و قدر الهی، لازم و حتمی است (و اختیار ما هیچ دخالتی در آن ندارد). اگر این چنین بود، ثواب و عقاب بیهوده بود و وعده و وعید خداوند معنایی نداشت.¹

اگر تفسیر سرنوشت، این گونه است که برخی می گویند، این همه سفارشی که قرآن و اهل بیت : برای انتخاب همسر می کنند، چه فایده ای دارد؟ اگر می گویند همسر خوب، باید این خصوصیات را داشته و این ویژگیها را نداشته باشد، حتماً باید اختیار ما در انتخاب ما دخالت داشته باشد تا این حرفها درست باشد.

البته تمام این حرفها، به این معناست که وظیفه خود را فراموش نکنیم؛ اما ممکن است خدا، کسی را با همسر بد امتحان کند که این هم مانند سایر امتحانها مایه رشد است . اگر کسی تمام وظایف خود را در مسیر ازدواج انجام داد و باز هم مبتلا به همسر بد شد ، آن وقت بنده هم می گویم قسمتش بوده؛ اما با توجه به آن چه در جزوه قبل گفتم، این جا بن بست زندگی او نخواهد بود. به هر حال ، قسمتی که الان در عوام الناس مشهور است، در اصل خراب کردن کاسه کوزه های شکسته، بر سر خداست . دقت نمی کند، همسرش بد از آب درمی آید، می گوید خدا خواست.

پرسش چهارم: ازدواج و معضل اختلاف با پدران و مادران

در بسیاری از موارد، این جوانها نیستند که تصمیم می‌گیرند؛ بلکه پدران و مادران تعیین کننده هستند. در این موارد چه باید کرد؟

باید دید اختلاف میان فرزند و والدین در مسأله ازدواج از کجا ریشه گرفته. گاهی دختر، پایش را در یک کفش کرده که من می‌خواهم با پسری ازدواج کنم که معتاد است و قاچاقچی و تا به حال هم بارها در گوشه زندان آب خنک خورده. در این گونه موارد، باید از پدر و مادر اطاعت کرد. یعنی در مواردی که هر عاقلی که بخواهد بنشیند و برای این جوان تصمیم بگیرد، می‌گوید این به صلاح تو نیست. گاهی هم اختلاف میان فرزند و والدین، ریشه در یک فرهنگ اشتباه دارد. در برخی از فرهنگها، دخالت دختر یا پسر در مسأله ازدواج، نشانه بی‌ادبی است. هر چه که پدر و مادر گفتند، همان باید اجرا شود. پاسخ بنده به این سؤال در حیطه همین مسأله است. در این باره باید گفت، اگر چه اسلام درباره کم مسأله ای به اندازه پدر و مادر تأکیدهای آن چنانی داشته؛ اما در مسأله ازدواج، کمی متفاوت عمل کرده. اسلام به اطاعت از پدر و مادر، سفارشهای زیادی نموده؛ اما در ازدواج امر به اطاعت نکرده. به این روایت توجه کنید: «عن ابن أبي يعفور، عن الصادق 7 قال: قُلْتُ لَهُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً وَإِنَّ أَبَوَيَّ أَرَادَا غَيْرَهَا. قَالَ: تَزَوَّجِ الَّتِي هَوَيْتَ وَدَعْ الَّتِي هَوَى أَبُوَاكَ»¹ ابن ابی یعفور می‌گوید: به امام صادق 7 عرض کردم که می‌خواهم با دختری ازدواج کنم؛ اما پدر و مادرم آن را نمی‌پسندند و دیگری را به من پیشنهاد می‌کنند. حضرت فرمودند: با همان کسی که خودت دوست داری ازدواج کن؛ نه با آن که پدر و مادرت دوست دارند.

گوش ندادن حرف پدر و مادر در این مورد، بی‌احترامی نیست. در اسلام، همه چیز سر جای خودش محفوظ است.

پدر و مادرها هم باید بدانند که خوشبختی فرزندشان در این است که با کسی ازدواج کند که دوستش دارد. ازدواج، یعنی انتخاب

کسی که می‌خواهی یک عمر، زیر یک سقف با او زندگی کنی. با این مسأله که نمی‌شود تعارف کرد. به جوانها هم می‌گوییم که در عین حالی که به هیچ وجه، به پدران و مادرانتان نباید اهانت کنید؛ اما اگر کسی را نپسندید، برای جلب رضایت پدر و مادر با او ازدواج نکنید که ضرر می‌کنید.

البته باز هم تأکید می‌کنم که تمام حرف بنده در این مسأله، برای زمانی است که صرفاً یک اختلاف سلیقه حاکم باشد؛ نه این که جوان به اشتباهی کاملاً آشکار، بخواهد کسی را انتخاب کند که زندگیش را به آتش می‌کشد.

برای این که خیال آسوده شود از این که کسی از این حرف، سوء برداشت نمی‌کند، یک مثال می‌زنم. گاهی یک پسر، دختری را می‌خواهد که دیپلمه است و پدرش هم یک کاسب عادی؛ اما پدر و مادر، دختری را برای او در نظر گرفته اند که لیسانسه است و پدرش هم استاد دانشگاه. حالا پسر می‌گوید: من ه مانی را می‌خواهم که خودم انتخاب کرد ام و پدر و مادر می‌گویند: این یکی، موقعیت بهتری دارد و پدرش از جایگاه خوبی در اجتماع برخوردار است. در این مورد، بنده می‌گویم: اگر دلیل پدر و مادر برای رد انتخاب پسر و قبول انتخاب خودشان، صرفاً تحصیلات دختر و شغل پدر است، پسر نباید به حرف آنها گوش بدهد. پدر و مادر هم نباید تأکید بیخودی داشته باشند؛ اما اگر همین دختر، مشکل خاصی داشت؛ مثلاً هرزه بود و هر جایی، صحبت بنده درباره عدم اطاعت از پدر و مادر، مربوط به این جا نمی‌شود.

به هر حال، احساس می‌کنم اگر بناست انسان با کسی ازدواج کند که انتخاب خودش نیست و به زور پدر و مادر مجبور است با او ازدواج کند، ازدواج نکند، بهتر است.

پرسش پنجم: ازدواج دختران و اجازه پدران

این حرفها که گفتید و روایتی که خواندید، درباره پسرها درست است؛ اما در مورد دختران، خود اسلام هم اختیار را از آنها گرفته و افسارشان را در دست در اختیار پدران گذاشته؛ چرا که شرط ازدواج برای دختر، اذن پدر است.

تعبیر شما دربارهٔ اختیاری که اسلام به پدرها در ازدواج دخترانشان داده ، اشتباه است. اسلام، اختیار ازدواج دختر را درست به دست پدرها نداده. ما در احکام اسلامی، حکمی داریم که احتمالاً همین حکم است که این سؤال را ایجاد کرده . آن حکم این است که صحت صیغهٔ عقد، وابسته به اذن پدر برای دختر است. دربارهٔ این حکم تذکر چند نکته ضروری است.

اول آن که لازم بودن این اجازه، مسأله‌ای اختلافی است و بر خلاف تصور برخی، همهٔ علما بر آن اتفاق ندارند.

دوم آن که لازم بودن اجازهٔ پدر به این معنا نیست که او ، می‌تواند بدون آن که دختر راضی باشد ، او را به عقد کسی درآورد. اصلاً اگر دختر، اجازهٔ اجرای عقد را ندهد ، پدر صد بار هم که اذن بدهد ، فایده‌ای ندارد. باید فرق گذاشت بین این که پدر، بدون رضایت دختر بتواند او را به عقد کسی دریاورد و این که برای صحیح بودن عقد ، اذن پدر دختر هم لازم است.

سوم آن که در رسالهٔ مراجع این مسأله هست که : اگر پدر یا جد پدری از ازدواج دختر با کسی که هم کفو اوست، با وجود تمام مقدمات و شرایط، ممانعت کند، و او نیز تمایل به ازدواج داشته و ازدواج هم به مصلحت او باشد، می‌تواند بدون اذن پدر ازدواج کند.

احتمال دارد کسی بگوید اینها همه حکم است ، کو اجرا؟ بله خیلی از احکام اسلام است که اجرا نمی شود؛ اما این دیگر ایراد اسلام نیست؛ عیب مسلمانان است.

پرسش ششم: ازدواج و راه تفاهم با پدران و مادران

گذشته از این که اختلاف میان پدر و مادر و جوانشان ناشی از یک فرهنگ باشد یا هر چیز دیگری ، چگونه می‌توان با پدر و مادر در مسألهٔ ازدواج به تفاهم رسید؟

باید دید چرا پدر و مادر با فرزندشان در مسائل گوناگون و از جمله ازدواج، تفاهم ندارند. در این جا بنده به یک ریشهٔ عمومی اشاره می‌کنم که در بسیاری از خانواده‌ها وجود دارد.

در حال حاضر در بیشتر خانواده‌ها، رابطهٔ میان پدر و مادر و فرزندان ، حالتی خشک دارد؛ رابطه‌های سلام و علیکی و اداری . یعنی

در طول روز به جز گزاره های انضباطی از طرف پدر و مادر و گزاره های درخواستی از ناحیه فرزند، چیز دیگری بین این دو رد و بدل نمی شود. پدر و مادر می گویند این کار را انجام بده، این کار را انجام نده (گزاره های انضباطی). فرزند هم می گوید این را بخر، آن را بده (گزاره های درخواستی). جمله هایی که حاوی احساسات و عاطفه باشد، در میان خانواده بسیار کم استفاده می شود. شما کم پیدا می کنید فرزندی را که به پدرش بگوید دوستت دارم. پدری هم که به جوانش بگوید دوستت دارم، کم یافت می شود. نتیجه ارتباطهای این گونه کم شدن درک متقابل میان والدین و فرزندان است. نه پدر و مادر می فهمند فرزندشان چه می گوید و نه فرزند می فهمد پدر و مادر چه می گویند؛ چرا که ارتباطشان به حدی نیست که این درک متقابل به وجود بیاید.

به نظر می رسد اصلی ترین راه رسیدن به تفاهم و درک متقابل، ایجاد رابطه رفاقت بین والدین و فرزندان می باشد؛ همان چیزی که در حال حاضر در خانواده های ما کمیاب است.

این نکته را هم به جوانان می گویم که اگر می خواهید پدر و مادر، شما را در مسأله ازدواج درک کنند، باید در طول زندگی و در مواردی غیر از ازدواج به آنها ثابت کنید که شما هم درکشان می کنید. شما گذشت داشته باشید و در مواردی، خواست خود را رها کرده و خواسته آنها را اجرا کنید؛ تا آنها هم در مسائل دیگری مثل ازدواج با شما کنار بیایند.

پرسش هفتم: خواستگاری رسمی و ایجاد احساس کاذب

شما در بحث ازدواج، به شدت ارتباط غیر رسمی برای شناخت را رد کردید. دلالتان هم ایجاد عشق و محبت در

ارتباطهای غیررسمی است؛ مگر در ارتباط رسمی؛ مثل خواستگاری عشق و محبت ایجاد نمی شود؟

اول: باید پذیرفت که بسیاری از ارتباطهای غیر رسمی، از ابتدا به قصد رفاقت و دوستی برقرار می شود و بعد که به هم وابسته شدند، تصمیم به ازدواج می گیرند؛ یعنی در اصل، فلسفه ایجاد ارتباط در این گونه موارد، تبادل عشق و احساسات است؛ اما در خواستگاری رسمی، واقعاً دو طرف قصد تصمیم گیری برای ازدواج دارند؛ نه تبادل احساسات و عواطف.

دوم: بر فرض که بپذیریم در برخی از ارتباط‌های غیر رسمی، از همان ابتدا دو طرف قصد به دست آوردن شناخت برای ازدواج را دارند؛ اما نمی‌توان این نکته را کتمان کرد که از نظر روانی، ارتباط مخفیانه، با ایجاد محبت و تشدید آن، ارتباط مستقیم دارد. یعنی هر چه ارتباط، مخفیانه‌تر؛ ایجاد محبت، بیشتر. شاید بتوان دلیل این رابطه مستقیم را در این نکته یافت که وقتی دو طرف، قبول می‌کنند با هم ارتباط غیر رسمی و مخفیانه داشته باشند، پیامی را با زبان حال به یکدیگر منتقل کرده‌اند. آن پیام چیست؟ هر دو با قبول ارتباط مخفیانه به هم گفته‌اند که: «من تا این اندازه تو را پذیرفته‌ام که می‌توانم به خود بقبولانم که بدون اطلاع پدر و مادر، با تو ارتباط داشته باشم.» این، خود یکی از عوامل ایجاد همان محبت چشم‌کورکن است.

سوم: معمولاً در ارتباط غیر رسمی، یک صمیمیت ناخودآگاه ایجاد می‌شود. برای قبول این نکته، می‌توانید فضای یک جلسه خواستگاری که در خانه دختر با نظارت پدر و مادر دو طرف انجام می‌گیرد را با فضای یک پارک در نظر بگیرید که دختر و پسر، روی یک صندلی نشسته و به راحتی در حال گفتگو هستند. کدام یک صمیمی است؟

چهارم: کسی نگفته که در خواستگاری‌های رسمی محبت چشم‌کورکن ایجاد نمی‌شود. این که ما در مباحث قبل تأکید کردیم که قبل از دیدن قیافه، معیارهای دیگر را بررسی کنید، این که گفتیم از تبادل جملات عاطفی و احساسی در گفتگوی خواستگاری پرهیز کنید، به این دلیل بود که این محبت کاذب ایجاد نشود.

پنجم: درجه مصونیت در ارتباط‌های غیررسمی به شدت پایین و احتمال فریب در آن، بسیار بالاست. خیلی از دخترها و پسرها، ازدواج را بهانه ارتباط قرار می‌دهند و پس از مدتی که از طرف مقابلشان خسته شدند، به سراغ شخص دیگری می‌روند. اینها می‌دانند که برخی از افراد، ارتباط بدون توجیه را نمی‌پذیرند و ازدواج، یکی از بهترین و عقل‌پسندترین توجیه‌هاست؛ خرجی هم ندارد. قیمت آن، تکان دادن چند لحظه‌ای فک و زبان است. این که بنده در گفتار گذشته گفتم یکی از نشانه‌های صداقت در پسرها این است که قبول کنند به خواستگاری رسمی یک دختر بروند، به این دلیل بود که اگر او واقعاً خواهان ازدواج باشد، باید دردسرهای آن را هم بپذیرد. اگر پذیرش دردسر مقدمات ازدواج برایش سخت بود، معلوم می‌شود که مرد میدان ازدواج نیست و خدا می‌داند چه در سر می‌پروراند.

ششم: همان گونه که گفتم ، ارتباطهای غیررسمی برای آینده زندگی هم خطرناک بوده و ممکن است برای هر دو طرف ، حالت روانی شکاکیت را ایجاد کند که خیلی خطرناک است.

پرسش هشتم: رفتار رسمی بعد از خواستگاری، قبل از پاسخ

پسری از من خواستگاری کرده و من گفته‌ام که تا قبل از تمام شدن درسم قصد ازدواج ندارم. حالا دانشجوی سال چهارم هستم و احتمالاً این درخواست، مجدداً مطرح خواهد شد. رفتار من با این پسر در این مدت خشک بوده و فکر می‌کنم رفتار خشک من، باعث دزدگی او شده، حالا نمی‌دانم چه کار کنم؟

خوبی راحت می‌گویم که اتفاقاً رفتار خشکتان، همان برخوردی بوده که باید از شما سر می‌زده. شما هیچ وعده‌ای به او نداده بودید و از نظر شرعی و قانونی و حتی عرفی هم هیچ تعهدی در مقابل او نداشته اید؛ پس او با پسرهای دیگر هیچ تفاوتی نداشته ؛ در نتیجه دلیلی هم وجود ندارد که رفتار شما با او دوستانه بوده باشد. اگر آن پسر هم به دلیل رفتار خشکتان از شما زده شده، خوب شده که زده شده؛ چرا که معلوم است معیارهای اصیلی برای زندگی ندارد . یک پسر با معیارهای اصیل ، کسی است که وقار و متانت را از اصلی‌ترین معیارهای همسر آینده‌اش بدان؛ نه این که به جهت رفتار موقرانه یک دختر از او زده شود.

پرسش نهم: اختلاف بر سر موسیقی

اگر مشکل دو طرف، فقط بر سر موسیقی باشد و در بقیه معیارها به هم بخورند، آیا می‌توانند با هم زندگی موفق را آغاز کنند؟

موفقیت ازدواج این دو، بستگی به این دارد که مسأله موسیقی در درجه بندی معیارهایشان، چه جایگاهی داشته باشد. گاهی دختر، چنان با موسیقی مخالف است که اهل موسیقی نبودن همسر آینده اش از معیارهای درجه یک اوست . از آن طرف، خواستگار چنان

به موسیقی معتاد است که بدون غذا زنده می‌ماند؛ اما بدون موسیقی هرگز. این دو، نمی‌توانند زیر یک سقف با هم زندگی کنند. گاهی هم یکی از دو طرف در موسیقی، آن چنان موضع محکمی ندارد؛ مثلاً همین پسر موسیقی را تفریحی گوش می‌کند و به راحتی می‌تواند آن را کنار بگذارد، در این جا اگر واقعاً معیارهای دیگر این دو با هم تطابق داشته باشد، دلیلی بر جواب منفی نیست. پس در یک کلام باید گفت که پاسخ این پرسش، بستگی به میزان حساسیت دو طرف بر روی مسأله موسیقی دارد.

پرسش دهم: ازدواج به امید تغییر دادن طرف مقابل

آیا می‌توان به امید تغییر دادن کسی، با او ازدواج کرد؟ مثلاً با یک معتاد، به امید ترک اعتیاد در او.

اول: باید پرسید که طرف مقابلتان چه معیاری از معیارهای شما را ندارد که شما می‌خواهید تغییرش بدهید؛ معیارهای درجه یک شما را ندارد یا معیارهای درجه دو؟ اگر یکی از معیارهای درجه دو می‌باشد، ازدواج کردن به امید تغییر، چندان خطری ندارد؛ چرا که اگر هم نتوانستید طرف مقابل را تغییر بدهید، چیزی را از دست نداده‌اید. اما اگر از معیارهای درجه یک بود، فکر می‌کنم ریسک خطرناکی باشد و به قیمت گرانی تمام شود.

دوم: در تغییر دادن کسی، دو عنصر دخالت دارد؛ یکی قدرت تغییر دهنده که شما هستید و دیگری قابلیت پذیرنده تغییر که طرف مقابلتان است. اگر شناختتان از خودتان و طرف مقابل، به اندازه‌ای است که مطمئنید قدرت تغییر دادن او را دارید و او هم تغییر پذیر است، در صورتی که سایر معیارها در طرف مقابل وجود داشته باشد، می‌توانید درباره ازدواج با او فکر کنید.

سوم: خودتان را گول نزنید. اگر معیار درجه یک شما در طرف مقابل نیست، به این راحتی به امید تغییر ازدواج نکنید. واقعاً اطمینان به تغییر که در نکته دوم گفتم، چیزی نیست که به این راحتی به دست بیاید. پس شما هم ریسک نکنید و زندگی را بر اساس یک احتمال پا در هوا بنیان نکنید.

چهارم: همه اینهایی که گفتم بر فرض این بود که طرف مقابلتان را دوست داشته باشید؛ اما اگر طرف مقابلتان را دوست ندارید و

صرفاً به جهت دلسوزی می خواهید با او ازدواج کنید ، لطف کرده و دل نسوزانید ؛ چرا که زندگی مطب ترک اعتیاد نیست که شما بخواهید با یک معتاد ازدواج کنید تا تغییرش دهید . از کجا معلوم؟ شاید تغییر نکرد و اگر شما با انسان معتادی ازدواج کردید و تغییر نکرد، یا مجبور هستید طلاق بگیرید و یا آن که با مرد معتادی زندگی کنید که بناست پدر فرزندانان باشد و معلوم نیست فرزندی که در محیط اعتیاد بزرگ می شود، چه از آب دربیاید؛ پس بهتر است روزه شک دار نگیرید . البته این فقط درباره دخترها نیست ، درباره پسرها هم هست . برخی از پسرها می گویند ما می خواهیم با فلان دختر هرزه ازدواج کنیم تا اصلاح شود . اینها به گونه ای حرف می زنند که گویا اطمینان به تغییر طرف مقابلشان دارند . یک بار هم پیش خودتان فکر کنید که اگر اصلاح نشد چه ؟ آن وقت شما هم یا باید طلاقش بدهید و یا این که بپذیرید مادر فرزندانان یک زن هرزه باشد .

خواهش می کنم با زندگیتان بازی نکنید . شما با یک پسر یا دختر خوب ازدواج کنید و فرزندان صالحی را تحویل جامعه دهید که فکر می کنم این، بزرگترین خدمت شما به جامعه بشری باشد .

پرسش یازدهم: سن ازدواج

به نظر شما ازدواج در چه سنی بهتر است؟

تعیین سن برای ازدواج، کار چندان ساده ای نیست؛ چرا که شرایط افراد، بسیار متفاوت است . گاهی می شود که ازدواج، برای پسری در سن 18 سالگی زود نیست و گاهی هم برای یک پسر سی ساله زود است .

بنده فکر می کنم برای ازدواج، نیاز به پنج رشد داریم که در ذیل به آنها اشاره می کنم:

1. رشد جسمی: بالأخره کسی که می خواهد ازدواج کند، حداقل باید به سن بلوغ رسیده باشد .
2. رشد عقلی: منظور از رشد عقلی هم این است که خوب و بد را تشخیص دهد . شاید تعجب کنی از این که چنین حرفی می زنم؛ اما افراد زیادی هستند که سنشان بالا رفته ؛ بدون آن که عقلشان به همراه سنشان رشد کرده باشد . بنده افرادی را دیده ام که بیش از

سی سال دارند؛ اما رفتارشان مثل یک نوجوان پانزده ساله است.

3. رشد اقتصادی: این نکته، بیشتر دربارهٔ پسره ا صادق است. منظور من از رشد اقتصادی آن است که پسر بتواند یک زندگی در اندازهٔ دختری که می‌خواهد با او ازدواج کند، فراهم بیاورد. البته اگر بتواند این زندگی را به کمک پدر و مادرش هم تدارک ببیند، باز هم مشکلی نیست.

خیلی از آقا پسرها می‌گویند ما که رشد اقتصادی نداریم؛ پس باید فکر ازدواج را فعلاً از ذهن خود بیرون کنیم. به این افراد باید گفت، اگر کمی غیرت را چاشنی زندگی کنید و تنبلی را از آن حذف کنید، آن وقت شما هم می‌توانید به رشد اقتصادی برسید. شما خیلی از کارها را عار و ننگ حساب می‌کنید و حاضر نیستید کمی از خوابتان بزنید و کار کنید، آن وقت می‌گویید که امکان ازدواج نداریم. چقدر هستند پسرهایی که ازدواج کرده‌اند، بچه هم دارند، دانشجوی هم هستند؛ اما کار می‌کنند و خرج تحصیل و زندگی را درمی‌آورند. بنده هم بعضی از اینها را می‌شناسم؛ اما در زندگی این افراد چند نکته هست که در زندگی بقیه نیست.

اول آن که اینها کارگری را هم عار نمی‌دانند. برای به دست آوردن خرج زندگی حاضرند، زیر آفتاب عرق بریزند؛ اما پول حلال به دست بیاورند. برایشان فرقی نمی‌کند، در یک شرکت به عنوان منشی یا تلفنچی کار کنند و یا این که در کنار یک ساختمان برای بنا آجر، بالا بیاورند. حلال باشد، هر کاری می‌خواهد باشد.

دوم آن که تنبل هم نیستند؛ به جای این که نه ساعت بخوابند، پنج شش ساعت می‌خوابند.

سوم آن که از بسیاری از وقت هدر کردنها هم گذشته اند. به جای این که از سر شب تا نیمهٔ شب بنشینند و پای بساط چای و قلیان، لبدوستانشان گپ بزنند و یا این که تا نیمه های شب، وقتشان را پای اینترنت بر سر مسائل بیهوده بگذرانند، استراحت می‌کنند تا بهتر بتوانند کار کنند و درس بخوانند؛ یعنی از وقتشان بهترین استفاده را می‌کنند.

چهارم این که قانع هستند. مثل برخی، از همان ابتدا به دنبال ماشین و خانه و تلفن همراه و مبلمان نیستند. با قناعت زندگی می‌کنند تا بتوانند آیندهٔ خوبی را برای خود رقم بزنند.

پنجم آن که توکل هم دارند . تلاش خود را می کنند، خدا هم پشتیبانشان است .

اما بسیاری از جوانانی که به بهانه تنگنای اقتصادی ازدواج نمی کنند، مصداق بارز این ضرب المثل معروفند که « فلانی هم خدا را می خواهد هم خرما را ». هم می خواهد راحت طلبی ها و خوابهای آن چنانی و حلقه های دوستانه اش بر هم نریزد و هم این که برایش از آسمان پول ببارد.

4. رشد عاطفی: رشد عاطفی را در دو بُعد می توان بررسی کرد. اولاً کسی که می خواهد ازدواج کند، باید از نظر عاطفی به اندازه ای رشد کرده باشد که بتواند طرف مقابل خود را از این نظر تأمین کند . برخی از دخترها یا پسرها، در زندگی مثل مجسمه هستند. اصلاً ابراز دوستی و عطوفت را بلد نیستند. خانه ای که از عاطفه خالی باشد، خانه نیست، بیشتر شپیه به یک اداره است .

بعد دوم رشد عاطفی، در مدیریت عاطفه تجلی پیدا می کند. برخی بلد نیستند عواطف خود را کنترل کنند . خیلی زود تحت تأثیر قرار می گیرند و کنترل خود را از دست می دهند. مثلاً غذا شور شده و شوهر اعتراض کرده. حالا به خانم برخورد کرده و با چشم هایی گرگن به خانه مادرش رفته. این زن، اصلاً نباید ازدواج می کرد؛ البته آن مرد هم اشتباه می کند که برای غذای شور، زندگی را تلخ می کند. یا مردی را می بینید که فرزندش از او چیزی می خواهد که نباید، کاری می کند که نباید؛ اما پدر دلش نمی آید که با فرزندش برخورد کند. این پدر، مدیریت عاطفه ندارد. بنده می گویم زندگی عرصه گاه مبارزه با عواملی است که در مسیر به ظهور رسیدن استعداد های انسانی سنگ اندازی می کنند. مبارزه با این عوامل در بسیاری از موارد، نیازمند چشم پوشی از عواطف است و کسی که مدیریت عاطفه ندارد، نمی تواند زندگی مشترک را به خوبی اداره کند.

5. رشد اجتماعی: برخی نمی توانند اجتماعی زندگی کنند. فهمشان از زندگی اجتماعی ناقص و یا این که توانشان برای تحمل لوازم زندگی اجتماعی به شدت کم است . با این که اجتماعی زندگی می کنند؛ اما فقط به فکر خویشند و خواسته هاشان. نمی توانند به کس دیگری فکر کنند . زندگی اجتماعی لوازمی دارد که یکی از آنها گذشتن از خیلی از آروزهاست ؛ اما این تیپ از افراد نمی توانند از کوچکترین خواسته هاشان بگذرند. اینها یک کلمه را در زندگی خوب می فهمند که آن هم « من » است، فقط « من ». چنین کسی

نمی‌تواند وارد عرصه زندگی مشترک شود؛ چرا که در زندگی مشترک بسیاری از خواسته‌هاست که باید به جهت مصلحت خانواده کنار گذاشته شود؛ مثلاً ما می‌بینیم که پسری در زمان مجردش وابسته به رفقا بوده و رفت و آمدهای زیادی داشته . حالا هم که ازدواج کرده، به همان شدت رفت و آمد دارد و اصلاً ملاحظه همسرش را نمی‌کند. این پسر، هنوز به این اندازه از درک نرسیده که با آغاز زندگی مشترک، باید از برخی تمایلات و خواسته‌ها چشم‌پوشاند و یا آنها را تعدیل کند.

پرسش دوازدهم: اختلاف سنی دو طرف

اختلاف سن بین دختر و پسر در ازدواج تا چه اندازه خوب است؟ اگر دختر از پسر بزرگتر باشد، عیبی دارد؟

بنده یک قاعده عمومی در این باره می‌گویم و آن این که اصل ، در یک زندگی مشترک یکسان بودن روحیه ها و مشترک بودن هدف‌هاست. اگر روحیات دختر و پسر با یکدیگر همخوانی داشته و هر دو دنبال یک چیز در زندگی بگردند، اختلاف سن چندان مهم نیست. باید فهم این دو از زندگی، مشترک باشد. اگر این گونه بود، حتی اگر پسر هم از دختر کوچکتر بود، اشکالی ندارد. البته این کوچکتر بودن، در حد معمول؛ نه این که پسر 20 ساله باشد و دختر 50 ساله. بنده در پاسخ به این سؤال می‌خواهم بگویم قبل از توجه به سن ، به روحیات و اهداف نگاه کنید.

برخی می‌گویند اگر سن دختر بیشتر باشد ، بزرگی خود را به رخ پسر می‌کشد و همیشه در زندگی دعوا دارند . بنده هم می‌گویم اصلاً این دو نفر که شما می‌گویید، با هم تفاهم ندارند و سن بیشتر دختر ، فقط یک بهانه است . اگر این، دختر پنج سال هم از پسر کوچکتر بود، بهانه دیگری پیدا می‌شد و پا به میان می‌گذاشت. اگر روحیات و حساسیت‌ها و به تعبیر دیگر معیارهای درجه یک زندگی مشترک بود، بالاتر بودن سن دختر، مشکل ساز نخواهد بود. اگر هم اینها یکی نبود، کوچکتر بودن دختر چیزی را حل نمی‌کند.

البته دختری که با لا بودن سن خود را به رخ شوهرش می‌کشد، به رشد عقلی نرسیده و ازدواج کرده . او زندگی را با خاله بازی اشتباه گرفته که می‌گوید من بزرگترم و تو کوچکتری؛ مثل بچه‌ها که در خاله بازی می‌گویند من بزرگترم؛ پس باید مادر شوم و تو

که کوچکتری باید بچه شوی.

پرسش سیزدهم: رفت و آمد در دوران نامزدی

وقتی دختری به نامزدی پسری در می آید، برخی از پدر و مادرها اجازه نمی دهند که این دو، در دوران نامزدی با هم رفت و آمد داشته باشند؛ در حالی که این رفت و آمد می تواند به شناخت دو نفر از هم کمک زیادی کند. با این مشکل چگونه باید برخورد کرد؟

اول: ظاهراً منظور شما از دوران نامزدی، وقتی است که شما به طرف مقابلتان جواب مثبت داده و ازدواج با او را پذیرفته اید؛ اما عقدی خوانده نشده و به یکدیگر محرم نشده اید. اگر منظورتان همین است، باید دید که مقصود شما از شناخت چیست؟ اگر مقصود، شناخت اولیه؛ یعنی اطلاع از روحیات و ملاک های اصیل او برای زندگی است، وقت این شناخت، قبل از دادن جواب مثبت است. اگر شما جواب مثبت را داده و منتظر عقد هستید، یعنی از مرحله شناخت اولیه گذشته اید. شاید بگویید نخیر، من از آن مرحله نگذشته ام، بنده هم می گویم لطفاً برگردید و بگذرید، راهش هم همان پانزده نکته ای است که گفتم؛ نه این چیزی که شما می گویند.

اما اگر منظورتان از شناخت، شناختن روحیات جزئی و اخلاق های ریز است، وقت این کار چندان دیر نمی شود. اجازه بدهید، عقد که خوانده شد، با محرمیتی که میان شما برقرار می شود، با ارتباط راحت تر و نزدیکتر شناخت بهتری حاصل می شود.

پرسش چهاردهم: اختلاف بر سر پوشیدن چادر

اگر طرف مقابل ما نسبت به چادر حساس باشد، ما چقدر باید نسبت به این معیار حساس باشیم؟ هم در مورد پوشیدن و هم در مورد نپوشیدن چادر؟

پاسخ خیلی از این سؤال ها به همان نکته اولی که در پانزده نکته گفتم برمی گردد. بنده از کسی که این سؤال را پرسیده، می پرسم که پوشیدن یا نپوشیدن چادر برای شما معیار درجه یک است یا نه؟ یکی چادر رهی پوشش و نپوشیدن چادر هم برایش معیار درجه یک

است؛ یعنی آن قدر روی این مسأله حساس است که حاضر نیست با کسی ازدواج کند که او را مجبور به پوشیدن چادر کند. خوب، کاملاً مشخص است که این دختر نباید با چنین کسی ازدواج کند. بر عکس این هم هست. ممکن است دختری پوشیدن چادر برایش معیار درجه یک باشد، این هم نباید با کسی ازدواج کند که او را مجبور به پوشیدن چادر می‌کند. دخترانی هم هستند که روی پوشیدن یا نپوشیدن چادر چندان حساس نیستند و چادر، جزء معیارهای درجه دوی آنهاست و گاهی اصلاً جزو معیارهایشان نیست. اینها هم متناسب با روحیه خودشان باید تصمیم بگیرند. پس شما نباید طرف مقابل را در نظر بگیرید؛ بلکه خودتان را انتخاب کنید. حالا اگر سؤالتان این باشد که اصلاً روی چادر باید حساس بود یا نه؟ بنده می‌گویم: اولاً باید روی حجاب اسلامی حساس بود. اسلام در پوشش، دو چیز را مشخص می‌کند: اولاً حد پوشش و در ثانی، نوع پوشش. در حد پوشش می‌گوید که باید به جز دستها از مچ به پایین و گردی صورت به اندازه‌ای که در وضو شسته می‌شود؛ البته بدون زینت، بقیه بدن زن از دید نامحرم مخفی باشد. درباره نوع پوشش هم می‌گوید باید به گونه‌ای باشد که در دید نامحرم جلب توجه نکند. یعنی به قدری تنگ نباشد که برجستگیهای بدن او، جلب توجه کند و رنگی را هم انتخاب نکنند که به چشم بزند و از این قبیل چیزها. حالا اگر کسی این دو نکته را رعایت کرد، حجابش اسلامی می‌شود.

درباره جایگاه چادر در حجاب باید گفت که این پوشش، اگر به صورت صحیح استفاده شود، می‌تواند به بهترین وجه، نظر اسلام را درباره پوشش اجرا کند؛ اما این بدان معنا نیست که کسانی که چادر نمی‌پوشند و از مانع استفاده می‌کنند، حجاب اسلامی ندارند و کسانی که چادر می‌پوشند، حتماً حجاب اسلامی دارند. اصل، رعایت همان دو مشخصه است که هر کسی آن را رعایت کرد، مشمول حجاب اسلامی هست.

پرسش پانزدهم: صیغه محرمیت

نظر شما در مورد صیغه محرمیت چیست؟

نظر بنده، همان نظر دین است. دین می گوید وقتی دختر و پسر، مرحله خواستگاری را طی کرده و یکدیگر را برای زندگی پسندیدند، تا وقتی که عقد نخوانده‌اند، مثل دو تا نامحرم هستند و باید حریم نگه دارند.

اما فکر می‌کنم منظور شما از صیغه محرمیت، صیغه موقت است که در برخی از خانواده‌ها رسم است قبل از این که دختر و پسر را در یک مراسم رسمی به عقد دائم یکدیگر دریاورند، صیغه موقت می‌خوانند. این هم از نظر شرعی هیچ مشکلی ندارد. بنده بلنامزدی‌های چند ماهه ای مخالفم که دختر و پسر بدون این به هم محرم شده باشند، به راحتی و مثل یک زن و شوهر با هم ارتباط دارند.

پرسش شانزدهم: اگو دختر علاقه مند شد، چه کند؟

اگر دختری به پسری علاقه مند شود؛ به گونه‌ای که تمام زندگی اش را تحت تأثیر قرار دهد و مرد مقابل تا حد زیادی از معیارهایش را داشته باشد؛ ولی نسبت به دختر نظری نداشته و از این حالت دختر هم بی اطلاع باشد، وظیفه شرعی و تصمیم صحیح در این شرایط چیست؟

این نکته را برادرانه به شما می‌گویم، مطمئن باشید پسری که خواهان یک دختر نباشد، نمی‌تواند برای او زندگی موفق درست کند. خیلی از پسرها نمی‌توانند در مقابل پیشنهاد دخترها عاقلانه فکر کنند و به همین دلیل، معمولاً وقتی ابراز علاقه از طرف دختر شکل بگیرد، دچار عشق لحظه‌ای می‌شوند. عشق لحظه‌ای هم به هیچ وجه نمی‌تواند تکیه‌گاه مطمئنی برای یک تصمیم محکم باشد؛ پس به نظر می‌رسد نباید دختر به سراغ پسر برود.

اما اگر واقعاً دختری، معیارهای خود را در یک پسر می‌بیند، می‌تواند آن را با یک بزرگتر مطرح کند. آن بزرگتر هم اگر دارای تجربه باشد، به شیوه‌ای که پسر متوجه نشود، آن دختر را به عنوان یک گزینه به او معرفی می‌کند و پسر هم بدون آن که از علاقه دختر به خودش با خبر باشد، تصمیم می‌گیرد. این می‌شود یک راه مطمئن. این کار را می‌توان به اساتید و معلمها سپرد که تجربه بیشتری هم دارند؛ البته به عقیده بنده فرهنگ این کار، باید در میان خانواده‌ها هم رواج پیدا کند؛ یعنی اگر دختری، پسری را

متناسب با معیارهایش دید، باید بتواند بدون ترس با خانواده اش مطرح کند و خانواده هم برای او فکری نکنند. بنده خانواده‌هایی را سراغ دارم که در موارد این چنینی با تدبیر خاصی عمل کرده اند؛ مثلاً مسأله را با یکی از نزدیکان مطمئن که با آن پسر هم آشنا بوده مطرح و او هم دختر را به آن پسر معرفی کرده و مراحل بعد هم خیلی عادی طی شده؛ اما متأسفانه فرهنگ این نوع کارها در خانواده‌های ما جا نیفتاده.

پرسش هفدهم: احساس می‌کنم او هم مرا دوست دارد!

من جوانی را دوست دارم و می‌خواهم با او ازدواج کنم. احساس می‌کنم او هم من را دوست دارد؛ ولی به دلیل شرایط موجود ابراز نمی‌کند. آیا صحیح است من به گونه‌ای موضوع را به او بفهمانم؟

اول: واقعاً نمی‌توان به این راحتی به احساس دوستی شما نسبت به آن شخص اطمینان کرد. من می‌دانم که خیلی از جوانان، وقتی رفتار خاصی از یک جنس مخالف می‌بینند، اگر آن رفتار، مورد پسند و تأکیدی خودش باشد، صاحب آن رفتار در دلش جا می‌گیرد؛ مثلاً دختری دوست دارد که یک پسر در رابطه با دختران سر به زیر و با وقار برخورد کند. وقتی هم که پسری این چنین را می‌بیند، نسبت به او احساس محبت می‌کند. این احساس، اصلاً قابل اطمینان نیست؛ چرا که این دختر، فقط با دیدن یک رفتار و بدون اشراف بر سایر رفتارها و روحیات آن پسر، به او علاقه‌مند شده. ممکن است رفتارهای زیادی در اخلاق پسر نهفته باشد که دختر با یکی از آنها هم سر سازش نداشته باشد.

دوم: احتمالی هم که درباره دوستی او نسبت به خودتان دارید، قابل تکیه نیست؛ چرا که در بسیاری از موارد این چنینی، حالتی به انسان دست می‌دهد که بنده نام آن را «تأویل روانی» می‌گذارم. اجازه بدهید یک مثال بزنم تا مطلب روشنتر شود. گاهی می‌شود که شما نسبت به یکی از دوستانتان، حالت کینه داشته و دوست دارید به گونه‌ای از او عیبی پیدا کنید تا آن را به رخس بکشید. دوست دیگری هم دارید که رابطه شما با او کاملاً عادی است. یک روز آن دوستی که نسبت به او کینه دارید، از مقابلتان می‌گذرد و به شما

سلام نمی‌دهد. دوست دیگران هم با فاصله زمانی بسیار کمی بعد از او از کنارتان می‌گذرد و به شما سلام نمی‌دهد؛ بھری یک رفتار، از دو نفر. از آن جا که شما نسبت به دومی حالت خاصی ندارید، به راحتی از کنار رفتارش گذشته و در توجیه رفتارش می‌گویید، حواسش نبود. اما چون که نسبت به اولی، حالت کینه دارید و به دنبال نکته ای منفی در رفتارش می‌گردید، می‌گویید: دیدی؟ می‌خواست لج مرا در بیاورد. مرا دید؛ اما بی محلی کرد و سلام نداد.

به این حالت دوم می‌گویم «تأویل روانی»؛ یعنی تفسیر رفتارها با توجه به ذهنیت‌ها؛ نه واقعیت‌ها. خاصیت کسی که دچار تأویل روانی می‌شود، این است که در ذهنیت خود، دوست دارد چیزی را قطعی بگیرد و در واقعیت به دنبال مواردی می‌گردد که مؤید همان ذهنیت باشد، به همین دلیل، واقعیت را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که ذهنیتش مورد تأیید قرار بگیرد.

درباره افرادی هم که کسی را دوست دارند، در بسیاری از موارد همین اتفاق می‌افتد؛ یعنی دچار تأویلهای روانی می‌شوند. کسی را دوست دارند و به شدت مشتاق هستند که طرف مقابل هم آنها را دوست داشته باشد؛ به همین دلیل رفتارهای او را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که نتیجه‌اش یقین به این مطلب باشد که او دوستش دارد؛ مثلاً اگر طرف مقابل، یک بار سرش را برگرداند و در نگاه این شخص کمی متوقف شد، می‌گوید: دیدی؟ اگر دوستم نداشت، چرا کمی نگرش را متوقف کرد. او در حالی این تفسیر را می‌کند که ممکن است در طول روز، چند نفر دیگر هم این کار را بکنند؛ ولی او اصلاً این تفسیر را برای رفتارهای آنها نداشته باشد.

سوم: اگر واقعاً احساس می‌کنید که کسی به عنوان همسر آینده شما فرد مناسبی است، به صورت رسمی اقدام کنید. البته اگر دختر هستید همان گونه که در پاسخ به سؤال شانزدهم گفتیم عمل کنید.

پرسش هیجدهم: کانون‌های ازدواج

نظر شما در رابطه با کانون‌های ازدواج و همسریابی چیست؟

شاید بتوان گفت که این کانون‌ها دو نوع هستند. برخی از آنها صرفاً جنبه تبلیغاتی یا اقتصادی دارد. اینها بدون نظارت یک روانشناسی که به اصول مذهبی هم آشنا و پایبند باشد، مکانی را برای آشنایی دخترها و پسرها درست کرده اند که به هیچ وجه، قابل

اطمینان نیست. یکی از بارزترین مصداق‌های چنین کانونهایی، همین سایت‌های خنده‌دار همسریابی است که به عقیدهٔ بنده، جز کارهای تبلیغاتی و انحرافی هیچ‌کلو دیگری ندارند.

نوع دوم که فکر می‌کنم نیاز امروز جامعهٔ ما هم هست، کانونهایی است که دارای این ویژگیها باشد:

اول آن که اقتصادی نباشد. فکر می‌کنم اقتصادی بودن این کار، اصل آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. فکر کسانی که این کار را انجام می‌دهند، نباید در این گونه مسائل بگنجد که چه کنند تا پول بیشتری در بیاورند.

دوم آن که به برگه‌های معرفی که جهت شناسایی ابتدایی می‌دهند بسنده نکنند؛ بلکه افراد مجرب و روانشناسان آشنا و مقیّد به مذهب داشته باشند تا بتوانند در مسیر شناخت، به دو طرف کمک کنند.

سوم آن که از مراجعی رسمی؛ مثل دانشگاه اقدام شود تا برای پدران و مادران قابل اطمینان باشد.

فکر می‌کنم با وجود این مشخصه‌ها یکی از نیازهای جامعهٔ امروز وجود همین کانونها باشد. همسریابی، یکی از سفارشات اسلام است و در روایات هم فضیلت‌های زیادی برای کسی که مایهٔ وصلت دو نفر می‌شود، برشمرده‌اند.

پرسش نوزدهم: ازدواج با فرد بی‌نماز

اگر مردی به خواستگاری دختری آمد و تمام معیارهای دختر را داشت؛ ولی فقط به دلیل جوّ خانوادگی نماز رهی خواند، تکلیف چیست؟

بنده در این باره نمی‌توانم قضاوت کنم و حکم کلی صادر بکنم؛ چرا که به نظر می‌رسد با توجه به تفاوت افراد، نسخهٔ کلی صادر کردن درست نیست؛ اما در کل اگر بخواهم جوابی بدهم که سؤال شما هم بی پاسخ نمانده باشد، می‌گویم که من به این راحتی جواب مثبت به چنین مردی را نمی‌توانم بپذیرم.

کسانی که با توجه به جوّ خانوادگی نماز خوان نیستند، دوگونه‌اند: یک عده کسانی هستند که واقعاً به دنبال جَوّ سالمی می‌گردند

برای این که خود را اصلاح کنند و عده ای هم هستند که نه، همین طور که بزرگ شده‌اند، می‌خواهند ادامه دهند، کاری به تقویات دینی ندارند. اینها اصلاً برای کسی که می‌خواهد به معنای واقعی، دینی زندگی کند به درد نمی‌خورند.

شاید بعضی‌ها در ذهن خودشان با من بچ‌نگند که تو چقدر نماز و ظواهر دینی را بزرگ کرده‌ای؛ اما باور کنید بنده به عنوان کسی که با افراد مختلفی سر و کله زده ام و زندگیهای موفق و ناموفق مختلفی را دیده و مشاوره کرده ام، می‌گویم که همسر؛ چه زن و چه شوهر، اگر تقیدات دینی نداشته باشد، چندان قابل اطمینان نیست. منظور من از این حرف این نیست که اگر کسی نماز خوان بود، دیگر هیچ مشکلی ندارد. نماز خوان بودن کسی دلیلی بر خوب بودن کسی نمی‌شود. من از آن طرف می‌گویم که اگر زن یا مردی به امور دینی مقید نبود، به این راحتی قابل اطمینان نیست. کاش شما هم مدتی وارد عالم مشاوره می‌شدید تا این نکته را از نزدیک لمس می‌کردید. سربسته بگویم که چه بسیار زن و شوهرهایی که به دلیل نداشتن تقید به مسائل ارتباط با نامحرم و نگاه، در حق هم خیانت کرده‌اند. وقتی قوه بازدارنده ای در زندگی نباشد تا در مقابل هوا و هوسها قدم کند و مانع بروز آن بشود، معلوم است که خطرات زیادی زندگی را تهدید می‌کند. در بسیاری از موارد، وقتی هوا و هوس به سراغ انسان می‌آید، فقط یک قدرت معنوی و پایبندی درونی به دین است که می‌تواند به فریاد انسان برسد و آلا حتی وفاداری به همسر و ترس از آبرو و از هم پاشیدن زندگی هم کشش خیلی محدودی دارد. حیف که نمی‌توانم در این زمینه آشکارتر از این حرف بزنم و آلا برخی از مشاوره‌ها را در این باره برایتان می‌گفتم تا بدانید که آن سوی زندگی کسانی که قوه بازدارنده ای به نام دین ندارند، چه خبرهاست.

پرسش بیستم: اعتماد به ظواهر

این قدر که از بی‌نمازها می‌گویید، کمی هم از نمازخوانهای آن چنانی بگویید که جان همسرانشان را به لب آورده‌اند.

چشم می‌گویم. البته بنده به این مطلب اشاره کرده‌ام؛ اما حالا با وضوح بیشتری می‌گویم، بلند هم می‌گویم، بدون ملاحظه کاری

هم می‌گویم، با تمام جرأت هم می‌گویم که :

آهای دختر خانمها! و آهای آقا پسرها! نمازهای آن چنانی این و آن شما را فریب ندهد. اینها ملاک خوب بودن شخصی نمی تواند باشد؛ یعنی نمی توان گفت چون فلانی نمازخوان است و روزه بگیر، انسان خوب و بی عیبی است. می دانید چرا این قدر رُک و بی پرده حرف می زنم؟ چون امام صادق 7 بدون تعارف در این باره سخن گفته. خوب دقت کنید و ببینید چه روایت زیبایی است!

«لَا تَغْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ»¹ به روزه و نماز مردم فریب نخورید؛ زیرا انسان به نماز و روزه شیفته می شود تا جایی که اگر آنها را ترک کند، به هراس افتد؛ بلکه آنها را با راستگویی و آداء امانت بیازمایید.

در روایت دیگری باز هم می فرمایند: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طَوْلِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِغْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ اَمَانَتِهِ»² به طول دادن رکوع و سجود مرد ننگرید؛ زیرا به آن عادت کرد و اگر ترک کند، وحشتش می گیرد؛ بلکه به راستی گفتار و آداء امانتش بنگرید.

وقتی امام صادق 7 این گونه می گوید، من دیگر چه بگویم؟ بله، نماز و روزه، یکی از ملاکهاست؛ نه تمام ملاک؟

بنده سراغ دارم مواردی را که به دلیل اهل نماز و روزه و هیئت بودن کسی، به او جواب مثبت داده اند؛ اما بعد معلوم شده که طرف به شدت بخیل یا خشکه مقدس است، آداب معاشرت بلد نیست و هزاران درد و مرض دیگر.

پرسش بیست و یکم: ازدواج فامیلی

نظرتان درباره ازدواج فامیلی چیست؟

بنده نظر خاصی ندارم. ازدواجهای فامیلی هم مثل ازدواجهای دیگر. اگر از نظر پزشکی و ژنتیکی مشکلی نباشد، روحیاتشان به هم بخورد، از یکدیگر شناخت داشته باشند و احساسی فکر نکنند، مثل بقیه ازدواجهاست.

1. اصول کافی / جلد 2 / ص 105

2. همان / 106

اما باز هم تذکر می دهیم، دقت در انتخاب و تحقیق را به این دلیل که فامیل است ، از دست ندهید . واقعاً مثل یک غریبه با او برخورد کنید و کم دقتی نکنید.

پرسش بیست و دوم: اگر کسی مطابق معیارها مان پیدا نشد...؟

اگر کسی که طبق معیارهای ما بود، هیچ وقت پیدا نشد، آیا نباید ازدواج کنیم؟ با توجه به این که ممکن است حتی کسی پیدا نشود که دارای معیارهای درجه یک هم باشد؟

اول: فکر می کنم شما هم قبول داشته باشید که ازدواج نکردن، بهتر از ازدواج کردن و شکست خوردن است. بنده، برخورد داشته ام با کسانی که در اوایل زندگیشان مبتلا به طلاق شده و روحیه شان به شدت شکسته است.

دوم: یک بار دیگر به واقعی کردن معیارها برگردید که نکته پنجم بود . به نظر می رسد اگر معیارها معقول و واقع بینانه باشد، نه قحطی دختر آمده و نه قحطی پسر. مشکل عمده دخترها و پسرهای امروز این است که خیلی سخت گیر شده اند. قصه معیارهای بعضی از جوانان، قصه فروش مادر شده . کسی مادرش را به بازار می بُرد تا بفروشد . به او گفتند که چرا این چنین ؟ گفت قیمتی برایش می گذارم که کسی توانایی خریدن آن را نداشته باشد . برخی هم، چنان معیارهایی برای خودشان انتخاب می کنند که روی زمین مصداق خارجی ندارند و خیلی خودمانی باید گفت چنین فردی را هنوز مادر نزاییده.

آقایی معیارهایش را برایم نوشته بود؛ اما به گونه ای که فکر نمی کنم اگر آن قدر صبر کند که موهایش مثل دندانهایش سفید شود، چنین فردی برای او پیدا شود؛ مثلاً نوشته بود که چانه همسر آینده من باید کشیده باشد ؛ چشمهایش چه باشد، رنگ پوستش و ... حالا این معیارها بگذارید کنار معیارهای اعتقادی و خانوادگی و... ببینید کسی برای او پیدا می شود؟

لبیک سری ایرادهای کاملاً بیهوده و عقل ناپسند ، موارد مختلف را رد می کند و عاقبت وقتی سنش بالا رفت ، وقتی به آقا پسر می گویی که چه معیاری برای همسر آینده ات داری، می گوید: هیچ، فقط مرد نباشد.

پرسش بیست و سوم: ازدواج و اختلاف سطح تحصیلات

شما می‌گویید مدرک، زندگی نمی‌آورد. این هم خودش شعار است. من زندگی‌هایی را دیده‌ام که به دلیل تفاوت سطح تحصیلات زن و شوهر به طلاق کشیده شده است. اگر دلیل قانع‌کننده‌ای دارید، بفرمایید.

هنوز هم بنده معتقدم که مدرک، زندگی آور نیست. البته با این توضیح: در پاسخ به یکی از سؤالها گفتیم که اگر کسی نمازخوان بود، دلیل نمی‌شود بر این که حتماً آدم خوبی است. دربارهٔ مدرک هم می‌گوییم که مدرک دار بودن دلیل بر فهمیدن کسی نیست. من نگفته و نمی‌گویم که اگر کسی دیپلمه بود، بگویید بله و اگر فوق لیسانس داشت، بگویید نه؛ بلکه می‌گوییم به فهم او از زندگی و به تطابق خواسته‌ها، روحیات و اهداف او با خودتان دقت کنید. ممکن است یک زن دیپلمه با یک مردی که دکترا دارد، تفاهم داشته باشند؛ اما دو نفر که هر دو مدرک دکترا دارند، با هم تفاهم نداشته باشند. همان طور که ممکن است دو نفر که دارای مدرک یکسان هستند، با هم تفاهم نداشته باشند. در یک کلام، هم سطح بودن تحصیلات، دلیل بر تفاهم نیست و غیر هم سطح بودن هم دلیل بر عدم تفاهم نیست. اختلاف زن و شوهرهایی که شما می‌گویید، معمولاً به فهم مختلف آنها از زندگی برمی‌گردد، یکی از آنها به دنبال چیزی است و دیگری به دنبال چیز دیگری. در بسیاری از این موارد، این گونه نیست که اگر این دو، تحصیلات یکسانی داشتند، در زندگی به مشکل برنمی‌خورند. اگر شما مواردی را سراغ دارید که به جهت اختلاف تحصیلات، کارشان به طلاق کشیده شده، بنده هم مواردی را سراغ دارم که با تحصیلات بالا کارشان به جاهای باریک کشیده شده و از آن طرف هم مواردی سراغ دارم که با اختلاف تحصیلات بالا، زندگی بسیار موفقی را دارند. اینها نشان دهندهٔ این است که مدرک، تعیین‌کننده نیست و فهم دو طرف از زندگی مهم است.

پرسش بیست و چهارم: ازدواج و عشق

نظر شما دربارهٔ عشق چیست؟

نظر بنده که مهم نیست؛ اما حافظ گفت:

عاشق شو ارنه روزی کار جهان سر آید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

با توجه به بحثی که داریم، حتماً منظور شما از عشق، محبت میان زن و شوهر است. محبت و مودت در میان زن و شوهر موهبتی الهی است. خود خدا این محبت را در میان زن و شوهر ایجاد می‌کند؛ چرا که در سوره روم، آیه 21 می‌فرماید که خداوند در میان شما زن و شوهر مودت و رحمت برقرار کرده. «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً».

در روایت هم داریم که اگر کسی محبتش نسبت به ما اهل بیت بیشتر شود، محبت او نسبت به همسرش نیز فزونی می‌یابد.¹ اما اگر منظور عشق‌های خیابانی باشد، دو پاسخ مختصر می‌دهم. یکی کلام امام صادق 7 که درباره همین عشق‌های مجازی از ایشان پرسیدند و ایشان هم فرمودند: «قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ»². دل‌هایی که از یاد خدا خالی شده و خداوند، محبت غیر خودش را به این دل‌ها چشاند.

دیگری شعر مولاناست که می‌گوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود³

پرسش بیست و پنجم: عدم امکان ازدواج و عفت پیشه کردن

عفت پیشه کردن برای کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند چگونه است؟

ما در قرآن داریم که «وَأَلَيْسَتْغُفَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً»¹. کسانی که نمی‌توانند ازدواج کنند، باید عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل

1. بحارالانوار، جلد 100، ص 227.

2. همان، ج 70، ص 158.

3. کتابی درباره درمان عشق مجازی و وابستگی‌های کاذب، در آینده‌ی نزدیک ارائه خواهد شد.

خود آنها را بی‌نیاز کند. عفت به معنای خویشتنداری است؛ یعنی کسی که امکان ازدواج برایش فراهم نیست، باید خویشتنداری کرده، خود را از عوامل تحریک جنسی به شدت دور کند تا به جهت تحریک غریزه جنسی آلوده به گناه نشود.^۲ جوانانی که امکان ازدواج ندارند، باید بیش از کسانی که ازدواج کرده‌اند در نگاه، ارتباط و عوامل محرک شهوت دقت به خرج دهند. البته این به معنای جواز بی‌دقتی متأهلین در این مسائل نیست.

پرسش بیست و ششم: ازدواج و به دل نشستن طرف مقابل

پسری به خواستگاریم آمده که تمام معیارهای عقلی مرا دارد؛ کار، تحصیل، خانواده، فرهنگ و...؛ اما به دلم ننشسته است. چه کنم؟

اگر منظورتان از به دل نشستن آن است که دوستش دارید؛ اما عاشقش نیستید، فکر می‌کنم باید از این حالت بی‌اعتنا گذشت و جواب مثبت داد. محبت شدیدی که شما به دنبالش هستید، بعد از عقد به وجود می‌آید؛ اما در صورتی که منظورتان این است که دوستش ندارید، تجربه به بنده می‌گوید که پاسخ مثبت دادن به چنین فردی، کار خطرناکی است. خیلیها این کار را کرده‌اند و هر چه از زندگیشان گذشته، این محبت حاصل نشده و مجبور به طلاق یا تحمل یک زندگی خشک شده‌اند. بنده، حرف کسانی را که می‌گویند پاسخ مثبت بده، بعد از عقد، محبت ایجاد می‌شود قبول ندارم؛ چرا که بناست یک زندگی درست شود، آمدیم و این محبت ایجاد نشد؛ آن وقت چه؟ گفتم که، زندگی زیر شلوار نیست. پس آن را جدی بگیریم. از آن طرف هم حرف کسانی را که می‌گویند هر کس که به دلت نشست، همان همسر توست؛ پس رهایش نکن، قبول ندارم؛ چرا که به دل نشستن، یکی از معیارهای زندگی موفق است؛ نه همه آن.

1. نور / 33

2. برای اطلاع از راه‌های کنترل غرائز جنسی رک: می‌دانم که جوانی؛ از همین قلم.

اما پیشنهاد اصلی بنده درباره این مشکل ، چیزی است که فرهنگش در میان ما ایرانی ها جا نیفتاده . شاید اگر بگویم ، شما هم از دستم ناراحت شوید؛ اما چون از نظر دین هیچ مشکلی ندارد، می‌گویم.

بنده فکر می‌کنم وقتی دو نفر با هم به تفاهم رسیدند؛ ولی نمی‌دانستند که آیا بعد از عقد می‌توانند یکدیگر را دوست داشته بکشند، برای این که اطمینان حاصل کنند ، می‌شود یک صیغه موقت یکی دوماهه بین این دو خوانده شود تا با آرامش بیشتری یک زندگی مشترک را شروع کنند. اگر بنا باشد، این دو همدیگر را دوست داشته باشند یا از هم خوششان نیاید ، در همین یکی دو ماه مشخص می‌شود. البته این در صورتی است که مراحل اولیه شناخت با توجه به آن پانزده نکته طی شده باشد.

یک پیشنهاد دیگر دارم که شاید به پاسخ این سؤال چندان مربوط نباشد و آن این که اگر مراحل اولیه طی شد و با توجه به نکات گفته شده، دختر و پسر یکدیگر را پسندیدند ، بد نیست که باز هم قبل از عقد دا ئم، صیغه موقتی خوانده شود تا اینها در این مدت ، بیشتر یکدیگر را بشناسند. ممکن است با توجه به رابطه ای که در این مدت برقرار می‌کنند، به این نتیجه برسند که روحیاتشان به هم نمی‌خورد. بالأخره در این مدت ، بسیاری از ریز اخلاقیها هم بروز می‌کند و در تصمیم گیری بسیار مؤثر است . این با فرهنگ دینی ما سازگار است؛ اما فرهنگ ایرانی این مسأله را نمی‌پسندد. جالب است بدانید که در برخی از کشورها، این مسأله به صورت قانون درآمده و کاملاً رسمی است. « در قانون مدنی ژاپن در رابطه با زن و مردی که می‌خواهند با یکدیگر ازدواج دائم نمایند، برای درک یکدیگر و احراز هماهنگی، ازدواج آزمایشی یک ماهه اجازه داده شده. »¹

پرسش بیست و هفتم: معیارم روحانی بودن است.

اگر معیار اصلی زندگی با یک روحانی باشد درست است؟

اول: کسی که می‌خواهد با یک روحانی ازدواج کند ، باید بگوید چه تصویری از یک روحانی دارد . خیلی از دخترخانمهایی که

1. حسین کریمی؛ خیمه عفاف / ص 106

می‌خواهند با یک روحانی ازدواج کنند، اصطلاحاً جو زده شده‌اند؛ مثلاً کسی مثل حضرت امام، شهید مطهری یا در سطح پایین‌تر، یکی از روحانیان مشهور را در ذهن خود مجسم می‌کنند و وقتی می‌گویند می‌خواهیم با یک روحانی ازدواج کنیم، یعنی با کسی مثل شهید مطهری می‌خواهیم ازدواج کنیم. این، تصور درستی نیست.

چرا که شما می‌خواهید با یک طلبه جوان ازدواج کنید که اگر طلبه ایده آلی باشد، در مسیر مطهری و حضرت امام شدن است؛ مثلاً شنیده که حضرت امام دو سه ساعت قبل از اذان صبح بیدار می‌شده و نماز شب می‌خوانده؛ حالا هم که با یک روحانی جوان ازدواج کرده، از او چنین توقعی دارد. وقتی هم این توقع خود را برآورده شده نمی‌بیند، از ازدواج خود سرخورده می‌شود.

دوم: در میان روحانیان، مثل همه اقشار دیگر جامعه خوب و بد هست. برخی از دخترها و خانواده‌هایشان، وقتی در مقابل خواستگار طلبه یا روحانی قرار می‌گیرند، با خیال آسوده‌ای پیش می‌روند. گویا یک فرد معصوم و عاری از هر گونه خطا و اشتباه به خواستگاری دخترشان آمده.

سوم: اگر در ازدواج با روحانی به دنبال معنویت هستید، به نظر من نه تنها معنویت، فقط در زندگی روحانیان نیست؛ بلکه زندگی بسیاری از اقشار معمولی مردم از دکتر و مهندس گرفته تا یک کارگر ساده، معنویتی هست که در خانه بسیاری از روحانیان یافت نمی‌شود. معنویت که کالای انحصاری نیست تا در یک قشر خاص یافت شود.

چهارم: زندگی یک روحانی، لازمه‌هایی دارد که فکر می‌کنم باید توان یک دختر، بالاتر از حد عادی باشد تا بتواند این لازمه‌ها را تحمل کند. خیلی آشکار بگویم یک روحانی در حال حاضر، وقتی در خیابان را می‌رود، مجبور است در کنار احترامهایی که این و آن می‌گذارند، طعنه‌ها و تمسخرهای زیادی را هم بشنود. اگر همسر یک روحانی، عادی و نگاهش به زندگی خیلی معمولی و سطحی باشد، تاب تحمل این طعنه‌ها را نخواهد داشت. زندگی اقتصادی طلبه‌ها، حداقل در چند سال اول زندگی بسیار وخیم و طاقت فرساست و با توقعات مادی بسیاری از خانواده‌ها و دخترانمها نمی‌سازد. کسی که وارد این زندگی می‌شود، باید دست از خیلی از تمايلات مادی هم شسته باشد. به هر حال همان گونه که در نکته پنجم گفتم، باید واقع بینانه فکر کرد، اگر تاب و تحمل و انگیزه خود را در زندگی این قدر بالا می‌دانید که می‌توانید

لازمه‌های زندگی یک طلبه را تحمل کنید ، ازدواج با یک طلبه خوب است . اگر چه بنده به برخی از لازمه‌ها؛ آن هم به صورت گذار اشاره کردم.

پنجم: فکر می‌کنم حساس بودن روی این که حتماً همسر آینده شما روحانی باشد ، حساسیت بی‌جایی است. شما اهدافی را در زندگی دنبال می‌کنید که آنها را در معیارهای درجه یک خود آورده اید. هر کسی که توانست آن اهداف را دنبال کند و همراه شما باشد، همسر خوبی برای شما خواهد بود ؛ روحانی یا غیر روحانی ؛ اما با توجه به آن چه در نکته ششم گفتم ، چنین کسی می‌تواند روحانی بودن را از معیارهای درجه دوی خود بگذارد.

پرسش بیست و هشتم: جواب رد دادن به امید آمدن خواستگار بهتر

من دختری هستم که با توجه به سنم ، هنوز فرصتهای بیشتری برای ازدواج دارم. فکر می‌کنم هنوز وقت دارم که منتظر بمانم تا شاید خواستگارهای بهتری هم داشته باشم. به نظر شما در مقابل خواستگاریم چه باید بکنم ؟

به نظر می‌رسد که چنین تفکری خیلی خطرناک باشد. زندگی را نباید روی «شاید»ها بنا گذاشت. این که دختری خواستگاران را رد کند، به این امید که شاید بهترش بیاید ، اصلاً نباید ازدواج کند؛ چرا که هر کسی که به خواستگاری این دختر بیاید ، می‌شود گفت شاید بهتر از این هم بیاید . کمی هم به این فکر کنید که شاید بهتر از این هم نیامد . این هم در کنار آن احتمالی که شما می‌دهید، یک احتمال است.

راه، همان است که گفتم. باید معیارهای درجه یک و دوی خود را انتخاب کرده و اولین کسی که آن معیارها را داشت و به دلتان هم نشست انتخاب کنید. با شایدها زندگی خود را به بازی نگیرید . خیلی‌ها هم با همین شایدها خواستگاران را رد کردند، کمی که سنشان بالا رفت، مجبور شدند که با کسی ازدواج کنند که خیلی کمتر از معیارهایشان بود.

پرسش بیست و نهم: میزان اهمیت خانواده طرف مقابل

خانواده طرف مقابل ما تا چه اندازه باید در انتخابمان مؤثر باشد؟

اول: اگر بخواهیم طبق مبانی اسلام حرف بزنیم ، اسلام روی اصالت خانواده به شدت تأکید دارد ؛ اما اصالتی که اسلام تعریف می‌کند، زمین تا آسمان با اصالتی که ما تعریف می‌کنیم، متفاوت است. اصالت و کرامت از نظر اسلام ، پایبندی به دین و تقواست . منظور از تقوا هم فقط خواندن نماز و گرفتن روزه و رفتن به روضه نیست ؛ تقوا به همان معنای اصیل و اسلامی خود که بخش مفصل است. با توجه به این، هر چه خانواده اصیل تر و فهیم تر، بهتر. واقعاً در بسیاری از موارد اختلاف بین زن و شوهر ، این خانواده‌ها هستند که با مدیریت فهیمانه خودشان می‌توانند بحران را حل کنند.

دوم: این بدان معنا نیست که اگر دختر یا پسر در خانواده بدی زندگی می‌کرد، دورش یک خط قرمز بکشید . هستند و بودند دختران و پسرانی که در خانواده های بسیار بدی زندگی می‌کردند؛ اما خودشان بسیار بسیار خوب و متقی بوده اند؛ بلکه این بدان معناست که درباره دختران و پسرانی که در خانواده‌های بی اصالت زندگی می‌کنند، احتیاط بیشتری باید به خرج داد.

سوم: به نظر می‌رسد اگر خانواده‌ها از دو فرهنگ کاملاً متفاوت باشند ؛ به گونه‌ای که با هم سازگاری نداشته و هر دو خانواده هم بناست به فرهنگ‌های خودشان پایبند باشند ، در مسیر ازدواج و بعد از آن ، مشکلات فراوانی پیش خواهد آمد . پس بهتر آن است که انتخاب ما از خانواده ای باشد که فرهنگش به فرهنگ خانواده ما نزدیک بوده و اگر تفاوتشان بسیار باشد ، نباید چندان به فرهنگشان وابسته باشد.

چهارم: درباره تفاوت مالی خانواده‌ها هم باید گفت که اگر دو خانواده سطح مالی بسیار متفاوتی داشتند و هر دو یا یکی از آنها هم پول و ثروت را از اصلی ترین ملاک‌های خود بدانند و کسی را هم سطح مالی پایینی دارد ، آدم حساب نکنند، بعید است که بتوانند با هم وصلت موفق داشته باشند؛ اما اگر هر دو، معتقدند که پول آدم ساز نیست و این اخلاق انسان هاست که آنها را شایسته نام انسان

می‌کند، می‌توانند با هم وصلت کنند و فکر هم نمی‌کنم که از این ناحیه به مشکلی برخورد کنند.

پرسش سی‌ام: تصمیم و استخاره

تا چه اندازه به استخاره در ازدواج باید اهمیت داد؟

با عرض تأسف باید گفت که استخاره هم از همان مفاهیمی است که در نظر اهل بی‌ت: و معارف اسلامی معنایی دارد که با آن چه در تفکر مردم است، فرق می‌کند.

استخاره در معارف دینی دو نوع است:

1. استخاره، به معنای طلب خیر کردن: این، همان استخاره‌ای است که در روایات ما بسیار سفارش شده و معنای آن هم این است که انسان، در هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، از خداوند طلب خیر کند. آدابی هم برای این نوع از استخاره در روایات ذکر شده که در این جا مواردی از آن را می‌آوریم.

الف) امام باقر 7 فرمود: « پدرم امام سجاد 7 هر گاه می‌خواست کاری انجام دهد، وضو می‌کرد و دو رکعت نماز می‌خواند، بعد از نماز، دویست بار از درگاه خدا طلب خیر می‌کرد، سپس دعا می‌کرد و بعد، آن کار را انجام می‌داد.»¹

ب) امیر مؤمنان علی 7 در کیفیت این استخاره فرمود: « ابتدا دو رکعت نماز بخوان، بعد صد بار بگو: « اَسْتَخِيرُ اللَّهَ؛ یعنی از خدا طلب خیر می‌کنم » آن گاه دعا کن و سپس کار خود را انجام بده. »²

ج) ابو یعفر می‌گوید: از امام صادق 7 شنیدم که در کیفیت این استخاره چنین فرمود: « نخست، خدا را تمجید کن و حمد و ثنای الهی را به جا آور و بعد بر محمد و آلش صلوات بفرست، آن گاه بگو:

1. علامه محمد باقر مجلسی؛ مفاتیح الغیب/ص16؛ به نقل از کند و کاوی درباره استخاره و تفأل/ص102.
2. همان.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ» خدایا! از درگاه تو مسئلت می‌نمایم، ای خدایی که به آشکار و پنهان، آگاه هستی، بخشنده و مهربانی و بر همهٔ پنهان‌ها آگاهی کامل داری، براساس رحمتت از درگاهت، طلب خیر و صلاح می‌کنم.

آن گاه امام صادق 7 فرمود: «اگر کار، مهم و مشکل بود، دعای فوق را صد بار بخوان و اگر آسان بود، سه بار بخوان.»¹

د) شیخ عباس قمی هم در مفاتیح الجنان می‌گوید: «معنی استخاره، طلب خیر کردن است؛ پس هر کار که می‌خواهی بکنی، طلب کن خیر خود را از حق تعالی و روایت شده که در سجدهٔ آخر نماز شب، طلب خیر کن و صد و یک مرتبه بگو: أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ.» این نوع از استخاره در میان ما رواج ندارد. در میان ما، استخاره به معنای تعطیل کردن عقل و مشورت و راحت کردن کار است؛ در حالی که استخارهٔ واقعی در معارف اسلامی، به کار گرفتن عقل و مشورت، و طلب خیر کردن از خداست.

در کتابهای محاسن، معانی الاخبار و فتح الابواب به سندهای معتبر از حضرت امام صادق 7 آمده است که هر گاه یکی از شما کاری را اراده کند، با کسی مشورت نکند تا آن که پیش از آن، با خداوند خود مشورت کند. راوی پرسید: چگونه با خدا مشورت کند؟ فرمود: اول از حق تعالی، خیر خود را طلب کند، بعد از آن با مؤمنان مشورت کند تا خدا آن چه خیر او در آن است، به زبان ایشان جاری گرداند.²

2. استخارهٔ معمول: این استخاره، همانی است که در میان ما رواج دارد که استخارهٔ خوبی هم است؛ اما سر جای خودش و با شرایط خودش؛ نه این گونه که در میان ما معمول شده؛ مثلاً دختری را به یک پسر معرفی می‌کنند. او هم تحقیق نکرده و صحبت نکرده، ابتدا می‌رود استخاره می‌کند و جوابش را بر اساس همان استخاره می‌دهد. این، استخاره‌ای نیست که در اسلام به ما سفارش شده. در این زمینه به سخنی از علامه طباطبایی دقت کنید:

حقیقت امر این است که انسان، وقتی بخواهد به کاری دست بزند، ناچار است زیر و روی آن کار را بررسی نموده و تا آن جا که می‌تواند فکر خود را که گزینه و موهبتی است خدادادی، به کار بیندازد و چنانچه از این راه نتوانست صلاح خود را در آن کار، تشخیص

1. علامه محمد باقر مجلسی؛ بحارالانوار، جلد 91، ص 256؛ به نقل از کند و کاوی در استخاره و تفأل، ص 103.

2. ابوالفضل طریقه‌دار؛ کند و کاوی در استخاره و تفأل، ص 104.

دهد، ناگزیر باید از دیگران کمک فکری گرفته و تصمیم خود را با کسانی که صلاحیت مشورت و قوه تشخیص صلاح و فساد را دارند ، در میان بگذارد تا به کمک فکر آنها خیر خود را در انجام دادن و ترک آن کار ، تشخیص دهد و اگر از این راه هم چیزی دستگیرش نشد، چاره‌ای جز این که متوسل به خدای خود شده و خیر خود را از او مسألت نماید، ندارد و این، همان استخاره است.¹

اما درباره این استخاره، تذکر چند نکته ضروری است:

اول: همان طور که گفته شد، جایگاه این استخاره، در مرحله بعد از تفکر و مشورت قرار دارد؛ آن هم در صورتی که بعد از این دو مرحله، برای ما تردیدی باقی بماند.

دوم: کسی که استخاره می‌کند، باید پای همه چیز استخاره بایستد؛ نه این که استخاره کند و در زندگی، وقتی شوهرش گفت: چرا غذایت شور است، گریه کند و بگوید: من که استخاره کرده بودم؛ پس چرا این طور شد؟

اگر واقعاً به استخاره اعتقاد داری و به آن عمل کردی، باید معتقد باشی که هر چه پیش آید، خوش آید. اگر هم اعتقاد نداری، اصلاً استخاره نکن.

سوم: استخاره کننده هم مهم است. اولاً با توجه به کلام برخی از علما، اصل آن است که هر کسی، خودش برای خودش استخاره کند. استاد مطهری در این باره می‌گوید: « من خودم استخاره می‌کنم و با آن مخالف نیستم؛ ولی بهتر این است که هر کس خودش استخاره کند. »²

ثانیاً: لازمه استخاره صحیح آن است که استخاره کننده ، مفاهیم قرآنی را بفهمد؛ پس کسانی که خودشان نمی‌توانند از قرآن برداشت صحیحی داشته باشند، باید این کار را به اهلش بسپارند. دیده شده برخی، به راحتی درباره مسائل بسیار مهم زندگی پیش کسانی استخاره می‌گیرند که اصلاً آنها را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که آیا این افراد به استخاره وارد هستند یا نه؟

ثالثاً: این را هم بدانید که عمل به استخاره ، از دیدگاه برخی مراجع، واجب بوده و از دیدگاه برخی دیگر، واجب نیست که باید در

1. ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: سید محمد باقر همدانی، جلد 6، ص 185؛ به نقل از همان، ص 93.

2. خاتمت، ص 114

این مورد هر کسی به فتوای مرجع تقلید خودش رجوع کند.

رابعاً: تکرار استخاره نیز به این شیوه‌ای که برخی انجام می‌دهند درست نیست. به طرف می‌گوید: تو که بیکاری و من هم بیکار، آن قدر استخاره بگیر تا خوب بیاید. بله، برخی از علما می‌گویند در صورتی که مدت زمان قابل توجهی از استخاره اول گذشته باشد، می‌توان ابتدا صدقه داد و بعد استخاره دیگری گرفت.

در پایان از درگاه ایزد منان و خداوند مهربان می‌خواهم که همه جوانان را در مسیر انتخاب صحیح همسر یاری کند و ازدواج همه آنان را سکوی برای پرواز به سوی رضوان خود قرار دهد. آمین.